

ویژه مُحَرَّم

عنوان و نام پدیدآور: پرسش ها و پاسخ های برگزیده ویژه محرم / مؤلف گروه مؤلفان؛ تنظیم و نظارت: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی - اداره مشاوره و پاسخ.

مشخصات نشر: قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری: ۱۸۰ ص.

فروست :مجموعه پرسش ها و پاسخ های دانشجویی؛ دفتر سیزدهم (برگزیده؛ ۳)
شابک 6-148-441-600-978 :

یادداشت: کتابنامه؛ همچنین به صورت زیرنویس

عنوان روی جلد: قیام امام حسین(ع)، فلسفه عزاداری، امام حسین(ع) و...

موضوع :محرم -- پرسش ها و پاسخ ها. موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق - پرسش ها و پاسخ ها.
شناسه افزوده: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی، اداره مشاوره و پاسخ.

شناسه افزوده: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، دفتر نشر معارف.

رده بندی کنگره: ۱۳۸۵ ۴۴/۵/۴۱
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۴bp

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۷۵۶۴۱

تنظیم و نظارت: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها

(پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی - اداره مشاوره و پاسخ)

تدوین و تألیف: گروه مؤلفان

ناشر: دفتر نشر معارف

تایپ و صفحه آرایی: طالب بخشایش

نوبت چاپ: (بیست و یکم) اول از ویراست دوم

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۴۱-۱۴۸-۶

برگزیده ویژه محرم

بخش اول - تاریخ و سیره

روزشمار نهضت امام حسین (علیه السلام)، هجرت به مکهخروج از مکه، انتخاب کوفه، یاران امام حسین

بخش دوم - فلسفه قیام امام حسین

امر به معروف و نهی از منکر، امر به معروف و خوف خطر، جایگاه زنان

بخش سوم - اندیشه سیاسی

قیام یا شورش، عدم مشروعیت ترور، عاشورا و انقلاب اسلامی

بخش چهارم - فلسفه عزاداری

فلسفه عزاداری، عزاداری در روایات، پیشینه عزاداری، عزاداری و دوران صفویه، عزاداری در زمان

پیامبر(ص)، عزاداری امامان(ع)، فلسفه سیاه پوشی، پیشینه سیاه پوشی، ثواب عزاداری، اهمیت زیارت

عاشورا، اهمیت و انواع گریه، اشک ریختن، گریه و گناهکار

بخش پنجم - اخلاق و عرفان

خون بهای خدا، زیبایی های عاشورا، نماز عاشورا، ویژگی یاران حسین، عاشورا و ادبیات فارسی

بخش ششم - احکام عزاداری

عزاداری و حقوق دیگران، عزاداری و بیت المال، عملی نبودن نذر عاشورا، جابجایی نذر در عاشورا، اضافات

نذورات، پول های نذری، عزاداری و اضافات پذیرایی، عزاداری و خمس و زکات، موسیقی در عزاداری، نی در

عزاداری، طبل در عزاداری، شبیه خوانی، تصاویر منسوب به ائمه اطهار(ع)، علم عزاداری، قمه زنی، قمه زنی

مخفیانه، زنجیرزنی، تیغ زنجیرزنی، سینه زنی، هروله در عزاداری، الفاظ ناروا، هو کشیدن، پیراهن عزاداری و

نام امامان(ع)، عزاداری بانوان، صدای گریه بانوان، مرثیه خوانی زنان، آرایش در محرم، عزاداری و نماز، نماز

جماعت و عزاداری، قرائت نماز در مکان پر سر و صدا، خون در عزاداری و نماز، عروسی در محرم

بخش اول - تاریخ و سیره

روزشمار [1] جریان نهضت امام حسین [2]

1. درخواست بیعت از سوی ولید حاکم مدینه جمعه ۲۷ رجب سال ۶۰ ق
2. ملاقات دوم بین ولید و امام حسین شنبه ۲۸ رجب سال ۶۰ ق
3. بیرون رفتن امام از مدینه شب یکشنبه ۲۸ رجب سال ۶۰ ق
4. ورود به مکه شب جمعه ۳ شعبان سال ۶۰ ق
5. اقامت در مکه شعبان، رمضان، شوال، ذی القعدة و ذی الحجه تا روز هشتم سال ۶۰ ق یعنی چهار ماه و پنج روز
6. رسیدن اولین نامه های کوفیان به امام چهارشنبه ۱۰ رمضان سال ۶۰ ق
7. بیرون رفتن مسلم از مکه دوشنبه ۱۵ رمضان سال ۶۰ ق
8. ورود مسلم به کوفه سه شنبه ۵ شوال سال ۶۰ ق
9. شهادت مسلم سه شنبه ۸ ذی الحجه سال ۶۰ ق
10. خروج امام از مکه سه شنبه ۸ ذی الحجه سال ۶۰ ق
11. رسیدن امام به سرزمین کربلاجمعه سوم محرم سال ۶۱ ق
12. ورود عمر بن سعد به کربلاجمعه سوم محرم سال ۶۱ ق
13. سامان دهی سپاه از سوی عمر بن سعد و گفت و گوهای او با امام از سوم تا ششم محرم الحرام سال ۶۱ ق
14. ممانعت سپاه امام از دسترسی به آبسه شنبه ۷ محرم ۶۱ ق
15. حمله ابتدایی بر سپاه امام پنج شنبه ۹ محرم سال ۶۱ ق
16. واقعه عاشورا جمعه ۱۰ محرم سال ۶۱ ق
17. کوچ اسیران از سرزمین کربلا بعد از ظهر روز شنبه ۱۱ محرم سال ۶۱ ق.

هجرت به مکه

چرا امام حسین در آغاز حرکت، از مدینه به مکه رفت؟

علّت خروج امام حسین از مدینه آن بود که یزید در نامه خود به ولید بن عتبّه (فرماندار مدینه) خواسته بود که حتماً از چند نفر مخالف خود - که یکی از آنها امام حسین بود - بیعت گرفته شود و بدون بیعت رها نشوند.^[۳]

ولید گرچه با خوی مسالمت جویانه خود حاضر به آغشته کردن دست خود به خون امام حسین نبود؛^[۴] اما در مدینه افراد باند اموی - به ویژه مروان بن حکم که ولید در موارد سخت و از جمله این مورد با او مشورت می کرد - او را به شدّت تحت فشار قرار می دادند تا خون امام را بریزد؛ چنان که در همان آغاز وصول نامه، وقتی ولید با مروان مشورت کرد، مروان گفت: نظر من آن است که در همین لحظه به دنبال این چند نفر فرستاده و آنان را ملزم به بیعت و اطاعت از یزید کنی و اگر مخالفت کردند، قبل از آنکه از مرگ معاویه مطلع شوند، سرهای آنها را از تن جدا کنی؛ زیرا اگر آنان از مرگ معاویه با خبر شوند، هر کدام به طرفی رفته و اظهار مخالفت کرده و مردم را به سوی خود دعوت می کنند.^[۵]

بنابراین، امام حسین با توجه به نامناسب بودن شرایط مدینه برای اظهار مخالفت علنی و قیام و نیز در خطر بودن جان خود در این شهر بدون امکان حرکتی مؤثر، تصمیم به ترک آن گرفت و از آیه ای که در هنگام خروج از مدینه قرائت کرد، این نکته - که ترک این شهر به علّت عدم احساس امنیت بوده است - آشکار می شود.

بنا به نوشته ابو مخنف اباعبدالله در شب ۲۷ یا ۲۸ رجب همراه با خاندان خود - در حالی که آیه ای را که قرآن از زبان موسی در هنگام خروج از مصر به علّت عدم احساس امنیت نقل می کند - تلاوت کرد^[۶]:

«فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^[۷]

«موسی از شهر خارج شد، در حالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای عرض کرد: پروردگارا! مرا از این قوم ظالم نجات بده.»

انتخاب مکه، در حالی بود که هنوز مردمان شهرهای مختلف از مرگ معاویه مطلع نشده بودند و تلاش های جدی مخالفان برای اظهار مخالفت با یزید آغاز نشده بود و هنوز امام حسین دعوتی از شهرهای دیگر و از جمله کوفه نداشت. بنابراین امام باید مکانی را برای هجرت خود انتخاب می کرد که اولاً بتواند آزادانه و در کمال امنیت در آنجا دیدگاه های خود را ابراز کند. ثانیاً بتواند آنجا را محلی برای انتقال دیدگاه های خود به سرتاسر مملکت اسلامی قرار دهد.

شهر مکه هر دو ویژگی را داشت؛ زیرا طبق آیه صریح قرآن «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»^[۸] «حرم امن الهی بود و نیز با توجه به وجود کعبه در این شهر و سرازیر شدن مسلمانان از سرتاسر مملکت اسلامی برای انجام اعمال عمره و حج، امام حسین به خوبی می توانست با گروه های مختلف دیدار کرده و علّت مخالفت خود با دستگاه اموی و یزید را برای آنها تبیین کند و نیز گوشه هایی از معارف اسلامی را برای آنها بیان نماید. در ضمن با گروه های مختلف شهرهای اسلامی - از جمله کوفه و بصره^[۹] - در ارتباط باشد.

امام شب جمعه سوم شعبان سال ۶۰ ق وارد مکه شد و تا هشتم ذی حجه همان سال، در این شهر به فعالیت مشغول بود.^[۱۰]

خروج از مکه

چرا امام حسین حجّ خود را نیمه تمام گذاشت و از مکه در آستانه شروع اعمال حجّ خارج شد؟

قبل از آنکه به تحلیل تاریخی این پرسش بپردازیم، باید این نکته را متذکر شویم که از دیدگاه فقهی، این سخن مشهور که امام حسین حجّ خود را نیمه تمام گذاشت، سخن نادرستی است؛ زیرا امام در روز هشتم ذی حجه «یوم الترویّه» از مکه خارج شد^[۱۱]. در حالی که اعمال حجّ - که با احرام در مکه و وقوف در عرفات شروع می شود - از شب نهم ذی حجه آغاز می شود. بنابراین، امام اصولاً وارد اعمال حج نشده بود، تا آن را نیمه تمام گذارد. بله، مسلماً آن حضرت در هنگام ورود به مکه، عمره مفرده انجام داده و چه بسا در طول اقامت چند ماهه خود در مکه و احتمالاً در فاصله های مختلف، اقدام به انجام اعمال عمره کرده بود. اما انجام اعمال عمره مفرده، به معنای ورود در اعمال حجّ نمی شود. در برخی از روایات تنها از انجام عمره مفرده از سوی امام سخن به میان آمده است^[۱۲].

انتخاب کوفه

چرا امام حسین برای قیام خود کوفه را انتخاب کرد؟

در طول تاریخ اسلام همواره این پرسش فراروی محققان و پژوهشگران - اعم از شیعه، سنی و خاورشناس - قرار داشته است و هر یک به فراخور بضاعت علمی، پیش فرض ها و مبانی پذیرفته شده خود، پاسخی به آن داده اند. اموری که این پرسش را از اهمیّت مضاعف برخوردار می کند، از قرار زیر است:

1. امام حسین در این حرکت سیاسی - نظامی خود، در ظاهر شکست خورد و این شکست عمدتاً ناشی از انتخاب کوفه به عنوان محلّ قیام بود.

2. شخصیت های بزرگ آن زمان همانند: عبدالله بن جعفر پسر عمو و شوهر حضرت زینب (علیها السلام)^[۱۳]، عبدالله بن عباس^[۱۴]، عبدالله بن مطیع^[۱۵]، مسور بن مخرمه^[۱۶] و محمد حنفیه^[۱۷]، امام حسین را از رفتن به عراق و کوفه منع می کردند و برخی از آنها پیشینه کوفیان در غدر و فریب کاری و تنها گذاشتن امام علی و امام حسن را به آن حضرت یادآور می شدند.

اما آن حضرت به رغم تمامی این نظرات - که بعدها در ظاهر درستی آنها آشکار شد - عزم خود را جزم کرده و به سمت کوفه به راه افتاد و در اینجا است که برخی از مورخان (مانند ابن خلدون) به صراحت نسبت اشتباه کاری سیاسی را به امام داده اند^[۱۸]!

اما شیعیان، در صدد تحلیل این حرکت امام حسین برآمده و نظریات متعددی ابراز داشته اند که به مهمترین آنها اشاره می شود:

یک. نظریه شهادت

این نظریه مبتنی بر امور زیر است:

1. هر یک از امامان شیعه هنگامی که به امامت می رسند، صحیفه ای را می گشایند که در آن وظیفه الهی خود را تا هنگام شهادت مشاهده می کنند و مأمور می شوند بر طبق همان عمل کنند^[۱۹].

2. امام حسین هنگامی که پرونده خود را گشود، در آن وظیفه خود را چنین مشاهده کرد: «قَاتِلْ فَأُقْتَلْ وَ تُقْتَلَ وَ اخْرُجْ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ»^[۲۰]؛ «بجنگ، بکش و بدان که کشته می شوی و همراه با گروه هایی برای شهادت از دیار خود بیرون رو و بدان که آنان تنها همراه تو به شهادت خواهند رسید.»

بنابراین مشیت الهی از همان آغاز بر شهادت امام حسین قرار گرفته بود و آن حضرت چاره ای جز اجرای این مشیت نداشت؛ چنان که بار دیگر و در آستانه حرکت به سمت عراق، این امر به گونه ای در خواب، به وسیله پیامبر خدا بر امام حسین ابلاغ شد و آن حضرت در مقابل محمد حنفیه برادرش - که از او علت حرکت امام به سمت کوفه را می پرسید - جواب داد: پیامبر در خواب به نزد من آمد و فرمود: «یا حسین اخرج فان الله قد شاء ان يراك قتيلاً»^[۲۱].

طبق این نظریه^[۲۲]، حرکت امام به سمت کوفه، حرکتی به سمت شهادت و به هدف دسترسی به آن بود و آن حضرت به خوبی از این سرنوشت آگاه بود. این تکلیف و وظیفه خاص امام حسین بود که قابل پیروی برای دیگران و حتی امامان دیگر نمی باشد.

بنابراین جای سؤال و چون و چرا باقی نمی ماند و مسأله اصرار امام بر حرکت - به رغم نظر شخصیت های بزرگ آن زمان - به خوبی حل می شود؛ زیرا در نظر اینان، امام خود بهتر از هر کس، از فریب کاری و غدر و نیرنگ بازی کوفیان آگاه بود و می دانست که سرانجام او را رها کرده و حتی به جنگش خواهند آمد و سرانجام او را به شهادت خواهند رساند و با این علم به سمت کوفه حرکت کرد تا به قربانگاه خویش رود و به شهادت رسد.

اما اینکه هدف این شهادت چه بود، بین صاحبان این نظریه اختلاف است. برخی آن را در راستای امر به معروف و نهی از منکر به حساب آورده و نثار خون و آبیاری درخت اسلام به وسیله خون امام را، والاترین مرتبه این وظیفه معرفی کرده اند. این خون سرانجام باعث پایداری اسلام و رسوا شدن یزید و بنی امیه و سرانجام سقوط این دولت در هفتاد سال بعد (سال ۱۳۲ ق) گشت.

برخی دیگر - که عمدتاً از جامعه احساسی و غیر علمی شیعه به حساب می آیند - بدون هیچ مبنای استدلالی محکم، هدف شهادت را نوعی کفاره گناهان پیروان امام حسین و شفاعت آن حضرت از شیعیانش دانسته اند؛ درست همانند آنچه مسیحیان درباره کشته شدن حضرت مسیح بدان اعتقاد دارند^[۲۳].

عمده اشکالات نظریه شهادت - علاوه بر نقد سندی آن - اموری از قرار زیر است:

1. دستور ویژه داشتن امام حسین، سیره آن حضرت و دیگر امامان را از قابلیت اسوه بودن می اندازد؛ در حالی که اسوه بودن آن بزرگواران و نیز لزوم پیروی شیعیان از آنان از اصول مسلم نزد شیعه در همه دوران ها به شمار می آمده است.

2. این مبنا با کلام امام حسین که می فرماید: «لَكُمْ فِيَّ اسْوَةٌ»^[۲۴] «من الگوی شما هستم» منافات دارد.

3. گرچه می توان پیشگویی پیامبران پیشین و پیامبر اکرم و نیز امامان قبل از امام حسین را نسبت به شهادت او پذیرفت و گرچه می توان فی الجمله آگاهی امام از شهادت خویش را از بعضی از عبارات آن حضرت به دست آورد؛ اما از هیچ کلامی نمی توان شهادت را به عنوان هدف امام در حرکت و قیام خود استفاده کرد؛ بلکه هدف آن حضرت را باید از عبارات او به دست آورد که عبارت زیر (در وصیت نامه امام به برادرش محمد حنفیه) گویاترین آنها است:

...» و انما خرجت لطلب الاصلاح فى امة جدى، اريد ان آمر بالمعروف و انهى عن المنكر و اسير بسيرة جدى و ابى على بن ابى طالب^[۲۵]» «خروج من به علت اصلاح در امت جدّم مى باشد، قصد آن دارم كه امر به معروف و نهى از منكر نمايم و به سيره و روش جدّم پيامبر و پدرم على بن ابى طالب عمل كنم.»

در اين عبارت سه هدف اصلاح طلبى، امر به معروف و نهى از منكر و عمل به سيره پيامبر و حضرت على به عنوان اهداف حركت و قيام سيدالشهداء مطرح شده است و سخنى از شهادت در ميان نيست.

دو. نظريه تشكيل حكومت اسلامى

بنا به نوشته برخى از نويسندگان،^[۲۶] اين نظريه در آغاز در ميان شيعه به صراحت در عبارات سيد مرتضى معروف به علم الهدى (355-436ق) از علمائى قرن چهارم و پنجم شيعه ديده شده است. او در پاسخ سؤالى در مورد حركت امام به كوفه چنين مى نگارد:

...«سرور ما اباعبدالله براى به دست آوردن حكومت به سوى كوفه نرفت؛ مگر بعد از آنكه از عهود و عقود قوم،

اطمينان به پيروزى يافت^[۲۷].»... اين نظريه پس از سيد، در بيان علمائى شيعه طرفدارانى پيدا نكرد و بلكه بزرگانى

همچون شيخ طوسى، سيد بن طاووس، علامه مجلسى و بيشتر بزرگان با بى مهرى و احيانا مخالفت سنگين روبه رو شد^[۲۸].

در دوره معاصر برخى از نويسندگان، بار ديگر سعى در احياى اين نظريه به منظور پاسخ گويى مناسب با روش تحليل تاريخى به شبهات اهل سنت و مستشرقان نموده اند. اين نظريه در زمان خود به علت جوّ حاكم بر محافل علمى آن زمان، واكنش هاى تندى را از سوى علما و دانشمندان برانگيخت و حتى شخصيت هاى همانند شهيد مطهرى و دكتور شريعتى نيز آن را نپذيرفتند^[۲۹]. اشكال مهم اين نظريه، ناديدده گرفتن علم غيب امام بود.

اما اصل نظريه -كه حركت امام حسين براى تشكيل حكومت اسلامى بوده و چنين كارى مى بايست با قيام عليه يزيد و رسوا سازى غاصبان انجام مى گرفت -مورد تأييد بزرگانى هم چون امام خمينى مى باشد. ايشان در موارد متعددى به اين مسأله اشاره كرده و تلاش براى برپايى حكومت صالح دينى را به عنوان يكي از اهداف قيام مقدس عاشورا عنوان كرده اند؛ از جمله:

الف. اولين بار امام در مورخه ۵۰/۳/۶ در نجف اشرف در سخنرانى خود چنين فرمود: «او (امام حسين) مسلم بن عقيلى را فرستاد تا مردم را دعوت كند به بيعت تا حكومت اسلامى تشكيل دهد و اين حكومت فاسد را از بين ببرد^[۳۰].»

ب. وقتى كه حضرت سيدالشهدا آمد مگه و از مكه در آن حال بيرون رفت، يك حركت سياسى بزرگى بود، تمام حركات حضرت، حركات سياسى بود، اسلامى - سياسى و اين حركت اسلامى - سياسى بود كه بنى اميه را از بين برد و اگر اين حركت نبود اسلام پايمال شده بود^[۳۱].»

ج. سيدالشهدا آمده بود، حكومت هم مى خواست بگيرد. اصلاً براى اين معنا آمده بود و اين يك فخرى است و آنهاى كه خيال مى كنند كه حضرت سيدالشهدا براى حكومت نيامده، خير، اينها براى حكومت آمدند؛ براى اينكه بايد حكومت دست مثل سيدالشهدا باشد، مثل كسانى كه شيعه سيدالشهدا هستند، باشد^[۳۲].»

در راه اثبات اين مسأله مى توان از دلايلى به قرار زير بهره گرفت:

1. مهم ترین دلیل، سخنان امام حسین است که در هنگام خروج از مدینه سه هدف اصلاح، امر به معروف و عمل به سیره پیامبر و حضرت علی را به عنوان اهداف قیام خود مطرح می کند^[۳۳]. روشن است که اصلاح کلان، جز در سایه تشکیل حکومت نمی باشد و مرتبه اعلاى امر به معروف و نهی از منکر با تشکیل حکومت امکان پذیر است که در آن حاکم مشروع، دارای بسط ید و قدرت کافی است. از همه مهم تر سخن از سیره پیامبر و امام علی است که نشانگر اشاره آن حضرت به سیره حکومتی آن دو بزرگوار است و بدین گونه داعیه حکومت خواهی خود را در راه ادامه سیره آن دو، اعلام می دارد.

2. نوع نامه نگاری های کوفیان - که در آن سخن از لشکری آماده و نیز نداشتن امام است - نشانگر آن است که آنان حکومت یزید را مشروع ندانسته و از امام حسین می خواهند تا به کوفه آید و برای آنها به عنوان امام حکومت کند و آن حضرت به منظور پاسخ گویی به این نیاز اساسی کوفیان، حرکت خود را آغاز کرد. به عنوان مثال در یکی از این نامه ها - که به وسیله بزرگان شیعی کوفه همانند سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه و حبیب بن مظاهر نگاشته شده - چنین آمده است:

«انه لیس علینا امام، فاقبل لعل الله ان یجمعنا بک علی الحق»^[۳۴] «...»؛ «ما پیشوایی نداریم، به سمت ما بیا که امید است خداوند ما را به وسیله تو بر حق مجتمع سازد.»...

3. پاسخ اولیه امام حسین به این نامه ها - که همراه با فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه است - نشان از مسأله امامت و تشکیل حکومت دارد. جالب آن است که آن حضرت در نامه ای هنگام فرستادن مسلم خطاب به کوفیان می فرماید: «و قد فهمت کلّ الذی اقتصصتم و ذکرتم و مقاله جلکم انه لیس علینا امام فاقبل لعل الله ان یجمعنا بک علی الهدی و الحق»^[۳۵]؛ «من همه آنچه را گفتید، فهمیدم، گفته عمده شما آن بود که ما امام نداریم.»...

با توجه به این نامه امام رفتن خود به کوفه را مشروط به تأیید مسلم نسبت به محتوای نامه ها می کند^[۳۶].

4. بیان شرایط امام حسین در نامه های آن حضرت - که به خوبی تطبیق و انحصار این شرایط در خودش، در آنها مشهود است - می تواند به گونه ای دیگر به کمک اثبات این نظریه بیاید. جالب آن است که امام در این عبارات، بیشتر به بیان ابعاد اجرایی و حکومتی امامت پرداخته و از ابعادی همچون بیان احکام شریعت - که بعدها برخی امامت را منحصر در آن دانستند - سخنی به میان نیاورده است.

عبارت امام در این باره که در ادامه نامه پیشین آن حضرت آمده چنین است: «فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات الله»^[۳۷]؛ «به جانم سوگند! تنها کسی می تواند به عنوان امام مطرح باشد که عالم به کتاب خداوند، اجرا کننده قسط و عدالت، عمل کننده به حق بوده و تمام تلاش های خود را در راه خداوند انجام دهد.»

5. نوع فعالیت های جناب مسلم - که شامل مواردی همچون بیعت گرفتن از مردم مبنی بر عمل به پیمان خود در یاری رساندن به امام حسین^[۳۸] و ثبت اسامی بیعت کنندگان در دیوان (به گونه ای که تعداد آنها را بین دوازده تا هجده هزار نفر نوشته اند)^[۳۹] - نیز نشانگر قصد تشکیل حکومت در کوفه از سوی امام می باشد.

6. در نامه نگاری های طرفداران بنی امیه به یزید، هنگام روزافزون شدن طرفداران مسلم، می توان این نکته را دریافت که آنان در صورت ادامه این فعالیت ها، کوفه را از دست رفته می دیدند. عبارت زیر به خوبی این مطلب را آشکار می سازد:

«فان كان لك بالكوفة حاجة فابعث اليها رجلاً قوياً ينفذ امرك و يعمل مثل عملك في عدوك^[40]» «اگر نیاز به کوفه داری، مردی قوی را به ولایت آن بگمار که امر تو را اجرا کرده و مانند تو نسبت به دشمنان عمل کند.»

7. گزارش مسلم به امام حسین مبنی بر تأیید انگیزه و عمل کوفیان در یاری آن حضرت - که موجبات حرکت امام به سمت کوفه را فراهم آورد^[41] - خود بهترین شاهد بر این مدعا است. امام در میانه راه نامه ای خطاب به کوفیان نگاشت و آن را به وسیله قیس بن مسهر صیداوی روانه کرد که در آن ضمن اشاره به تأیید نامه مسلم، حرکت خود به سمت کوفه را در هشتم ذی حجه اعلام فرمود و از آنها خواست که در تلاش های خود جدیت به خرج دهند تا امام به شهر آنها برسد:

«... فان كتاب مسلم بن عقيل جاءني يخبرني فيه بحسن رأيكم و اجتماع ملاكم على نصرنا و الطلب بحقنا فسألت الله ان يحسن لنا الصنع و ان يثيبكم على ذلك اعظم الاجر و قد شخصت اليكم من مكّة يوم الثلاثاء لثمان مضين من ذى الحجة يوم التروية فاذا اقدم عليكم رسولي فانكمشوا امركم و جدوا فاني قادم عليكم في ايامي هذه^[42]» «... نامه مسلم به من رسید که از حسن رأی شما و اینکه همه آماده یاری ما هستید و حق ما را از دشمنان ما خواهید گرفت، حکایت می کرد. از خداوند می خواهم کارهای ما را نیکو گرداند و به شما پاداش بزرگ عنایت کند. به تعقیب این نامه در روز سه شنبه هشتم ذی حجه که روز تروییه بود، از مکه به جانب شما

حرکت کردم. به مجردی که فرستاده من بر شما وارد شد، با سرعت خود را آماده سازید و در کار خود جدیت کنید که من به همین زودی بر شما وارد خواهم شد.»

چند اشکال:

مهم ترین اشکال های این نظریه دو اشکال عمده از قرار زیر است:

1. این نظریه با مبانی کلامی شیعه - که امام را عالم به غیب می داند - در تناقض است.
 2. این نظریه به امام نسبت خطا و اشتباه کاری می دهد که با عصمت آن حضرت، در تضاد است. به نظر می رسد این اشکال، مهم ترین دلیل روی گردانی جامعه شیعی از این نظریه است.
- پاسخ به این اشکال مستلزم ورود در مباحث کلامی شیعه، همچون مدلول و محتوای علم غیب و عصمت، طریقه اثبات آنها و چگونگی رفع تناقض آن دو در هنگام چالش با واقعیت های تاریخی، می باشد. اما از آنجا که ما را از مسیر خود - که تحلیل بر اساس شیوه های تاریخی است - دور می کند، به آن نمی پردازیم. البته متذکر می شویم که با مبانی کلامی نیز امکان پذیرفتن این نظریه وجود دارد؛ چنان که تحلیل شخصیت هایی همچون امام خمینی (ره) نیز بر این اساس است. اقدام برای تشکیل حکومت «وظیفه» است و باید همراه با تدبیر، اتمام حجت، درایت و همراه سازی دیگران انجام گیرد. اما «نتیجه» با خدا است و باید به آن رضایت داد و حتی اگر علم به «نتیجه» داشته باشیم، با اقدام بر انجام «وظیفه» منافات

ندارد؛ زیرا کسی که بر اساس حق، حرکت می کند، شکست او مقطعی است و پیروزی نهایی در طول تاریخ با حرکت حق طلبانه است.

یاران امام حسین

آیا در شب عاشورا کسی از یاران امام او را ترک کرد؟ اصلاً تعداد یاران امام در صحنه نبرد عاشورا چند نفر بودند؟

این سؤال دو بخش دارد که باید جداگانه به آنها پرداخت.

بخش یکم. وفاداری یاران

منابع تاریخی هنگام ذکر وقایع شب عاشورا، این نکته را متذکر شده اند که هنگام درخواست امام از اصحاب و خویشان خود مبنی بر ترک او و واگذاشتنش در مقابل دشمن، آنان بالاتفاق با سخنان حماسی و شورانگیز خویش مراتب جانفشانی خود در رکاب امام را یادآور شده و هیچ کدام حاضر به ترک او نشدند. در اینجا بود که امام جمله معروف خود را فرمود: «... فانی لا اعلم اصحابا اولی و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابرّ و لا اوصل من اهل بیتی»^[۴۳]؛ «من یارانی برتر و بهتر از یاران خود نمی شناسم و همین طور خاندانی را نیکوکارتر و مفیدتر به صله رحم از خاندان خود نمی دانم.»

از سوی دیگر در همین منابع از پراکنده شدن تعداد زیادی از یاران امام در منزل زبّاله و هنگام شنیدن خبر شهادت برادر رضاعی آن حضرت (عبدالله بن یقطر) خبر می دهند! پس از شنیدن خبرهای ناامیدکننده، امام حسین طی نوشته ای ضمن اعلان خبر شهادت مسلم، هانی و عبدالله چنین فرموده بود: «... و قد خذلتنا شیعتنا فمن احبّ منکم الانصراف فلینصرف لیس علیه منا ذمام»^[۴۴]؛ «شیعیان ما، خوارمان کردند! پس هر کس که دوست دارد، ما را ترک کند، چنین کند که ما بیعت خود را از شما برداشتیم.»

در این هنگام بود که گروه گروه سپاهیان آن حضرت جدا شدند و در پایان تعداد اندکی با سیدالشهدا ماندند که این تعداد عمدتاً همان هایی بودند که از مدینه با آن حضرت حرکت کرده بودند!

کسانی که امام را ترک کردند، اعرابی بودند که به خیال آنکه امام به شهری آرام و آماده اطاعت می رود و در آنجا حکومت خود را به راه می اندازد، به دنبال آن حضرت به راه افتاده بودند^[۴۵]. البته چنین جدایی طبیعی می نمود. در منابع معتبر از این منزل به بعد، سخنی از ترک یاران نیست؛ اما در نوشته های متأخر، گزارشی از کتابی غیرمعتبر و مجهول به نام نورالعیون نقل شده که در آن از قول جناب سکینه دختر امام حسین علیهاالسلام سخن از ترک دسته جمعی سپاه به صورت دسته های ده تایی و بیست تایی به میان آمده است که در پایان نفرین سکینه را به دنبال دارد^[۴۶]!

این روایت ضعیف و متأخر نمی تواند در برابر آن همه گزارش های معتبر با ذکر سلسله اسناد مقاومت نماید؛ به ویژه آنکه این گزارش جعلی با سخنان اصحاب و خاندان امام در شب عاشورا و نیز عبارت مشهور آن حضرت در مدح آنان تنافی دارد.

بخش دوم. تعداد یاران

منابع مختلف تعداد یاران امام در روز عاشورا متفاوت ذکر کرده اند^[۴۷]. برخی مانند طبری این تعداد را نزدیک صد نفر دانسته اند که در میان آنها پنج نفر از فرزندان امام علی، شانزده نفر از بنی هاشم و تعدادی دیگر از قبایل مختلف دیده می شود^[۴۸].

برخی مانند ابن شهر آشوب این تعداد را ۸۲ نفر ذکر کرده اند^[۴۹].

ابن نما از بزرگان شیعه در قرن ششم و هفتم، اصحاب امام را صد پیاده و ۴۵ سواره می داند^[۵۰]. همین تعداد از سوی سبط ابن جوزی نیز مورد تأیید قرار گرفته است^[۵۱]. روایتی از امام باقر نیز - که در جوامع روایی شیعه نقل شده - این قول را تأیید می کند^[۵۲].

عجیب تر از همه قول مسعودی است که تا هنگام نزول امام در کربلا، تعداد یاران آن حضرت را پانصد سواره و صد پیاده ذکر می کند^[۵۳].

اما قول مشهور - که هم اکنون نیز دارای شهرت است - آن است که تعداد یاران امام در کربلا ۷۲ نفر بودند که به ۳۲ سواره و چهل پیاده تقسیم می شدند^{[۵۴][۵۵]}.

م - فلسفه قیام امام حسین(علیه السلام)

امر به معروف و نهی از منکر

مقصود امام حسین از این جمله «من برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کردم» چیست؟

این سخن، جایگاه اساسی و اصلی امر به معروف و نهی از منکر را نشان می دهد.

امام حسین با این عبارت، می خواهند نقش محوری امر به معروف و نهی از منکر را نشان دهند؛ به گونه ای که هدف نهایی قیام خویش را تحقق این امر می دانند. اگر توجهی به جایگاه اصیل امر به معروف و نهی از منکر شود، مقصود حضرت از این سخن روشن تر خواهد شد.

اصل «امر به معروف و نهی از منکر» در تمامی ادیان ابراهیمی مطرح و وظیفه تمامی پیامبران، رسولان، ائمه و مؤمنان می باشد. این مسأله یک وظیفه شرعی و فقهی صرف نیست؛ بلکه ملاک، معیار و در واقع علت فرستادن رسولان الهی است؛ زیرا عالم مادی، عالم اختلاط خوبی ها و بدی ها، حق و باطل، خوش آیندها و بدآیندها، ظلمت و نور، فضایل و رذایل است و این امور گاهی چنان درهم تنیده می شوند که شناخت آنها و سپس تأسی و عمل به آن، دشوار می گردد. ادیان الهی با شناساندن معروف و منکر و در واقع خوب و بد، حق و باطل، ظلمت و نور، فضایل و رذایل به انسان ها و به دنبال آن دستور به انجام معروف ها و بازداشتن از منکرها، هدایت الهی را به آدمی می آموزند و او را به صراط مستقیم رهنمون می شوند.

رسول خدا درباره اهمیت و جایگاه ویژه امر به معروف و نهی از منکر می فرماید: «کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند، جانشین خدا در روی زمین و جانشین کتاب خدا و جانشین رسول خداست»^[۵۶].

و حضرت علی فرموده اند: «قوام شریعت [دین] امر به معروف و نهی از منکر است»^[۵۷].

قرآن کریم ویژگی «امر به معروف و نهی از منکر» را در مؤمنان، بر اقامه نماز و دادن زکات و اطاعت از خدا و رسولش مقدم می دارد^[۵۸].

امام باقر نیز در حدیثی می فرماید: «امر به معروف و نهی از منکر راه پیامبران است. برنامه افراد صالح و شایسته است. واجبی است که سایر واجبات در گرو آن اقامه می شوند. امنیت راه ها در سایه آن حاصل می شود. حلیت کسب ها به سبب آن است. در سایه امر به معروف و نهی از منکر است که دشمنان را به رعایت انصاف وادار می سازد، ... کارها در سایه امر به معروف و نهی از منکر به سامان می رسد^[۵۹]».

بنابراین، اصل امر به معروف و نهی از منکر مخصوص امام حسین نیست؛ بلکه وظیفه تمامی پیامبران، رسولان، امامان، صالحان و مؤمنان می باشد. اما از آنجا که معروف و منکر در زمان سیدالشهداء بشدت مختلط گردیده و از سوی دیگر منکر در تمامی ابعاد، رایج شده بود و معروف در تمام ساحت هایش متروک مانده بود و این وضعیت منجر به خاموشی دین اسلام و فراموشی سنت نبوی و علوی گشته بود؛ اباعبدالله، اعتراض به وضع موجود و احیای سیره رسول خدا و دین اسلام و دفاع از آن را تنها در سایه امر به معروف و نهی از منکر محقق می دانست. به همین دلیل آن حضرت هدف از قیام خویش را اصلاح جامعه به وسیله امر به معروف و نهی از منکر بیان می کرد: «انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی اريد ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر^[۶۰]».

امر به معروف و خوف خطر

از جمله شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، ایمن بودن از خطر و ضرر است، این شرط نه تنها موجود نبود بلکه با پیشینه و عملکرد یزید و حکومت بنی امیه - با آن وضعیت استبدادی و کشتار بی رحمانه انسان های بی گناه- روشن بود که چنین موقعیتی پیش نمی آید و اقدام امام حسین یا هر کس دیگر، با مخاطرات جدی روبه رو است! پس چگونه آن حضرت با این وضعیت اقدام به نهضت و امر به معروف و نهی از منکر نمود؟

ما شرایط احکام و خصوصیات و فروع آن را باید از روش امامان فرا بگیریم و دلیل بر جواز شرعی هر عمل این است که به وسیله امامان انجام گرفته باشد. به عبارت دیگر گفتار و رفتار آن بزرگواران از ادله احکام شرعی است. پس فرضا اگر دلیلی که دلالت بر مشروط بودن امر به معروف به احتمال تأثیر

و امن از ضرر دارد، به عموم یا اطلاق شامل این مورد هم بشود؛ اقدام امام حسین مخصّص یا مقیّد آن خواهد بود و می فهمیم که اگر مصلحت مهم تری در کار بود، این دو شرط در وجوب دخالت ندارد و باید امر به معروف و نهی از منکر نمود؛ هر چند احتمال ضرر و خطر داده شود. ازاین رو باید اهمیت مصلحت امر به معروف و نهی از منکر را با ضرر و مفسده احتمالی آن، سنجید؛ اگر مصلحت آن اهمّ و شرعا لازم الاستیفا باشد، (مثل بقای دین)، تحمل ضرر لازم است و ترک امر به معروف جایز نیست.

به بیان دیگر: فرق است بین امر به معروف و نهی از منکرهای عادی و معمولی - که غرض بازداري اشخاص از معصیت و مخالفت و وادار کردن آنها به اطاعت و انجام وظیفه است - و بین امر به معروف و نهی از منکری که جنبه عمومی و کلی دارد و احیای دین و بقای احکام و شعائر، به آن وابسته باشد و ترک آن موجب خسارت ها و مصایب جبران ناپذیری بر مسلمانان شود. درست مانند آنکه در عصر حکومت یزید، ملیت جامعه اسلام در خطر تغییر و تبدیل به ملیت کفر واقع شده بود و اوضاع و احوال نشان می داد که به زودی دین از اثر و رسمیت افتاده و فاتحه اسلام خوانده می شود.

در صورت اول امر به معروف و نهی از منکر مشروط به امن از ضرر است و در صورت دوم وجوب آن، مشروط به امن از ضرر نیست و باید دین را یاری کرد و خطر را از اسلام دفع نمود؛ اگر چه به فداکردن مال و جان باشد. امام حسین کاملاً از خطری که متوجه دین شده بود، آگاه بود؛ از این رو در همان آغاز کار - که مروان در مدینه به آن حضرت توصیه کرد که با یزید بیعت کند - فرمود:

« اَنَا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَاَلَيْهِ اِلَاسْلَامُ اَللَّاسْلَامُ اَزْ قَدْ بَلِيتِ الْاُمَّةُ بِرَاعِ مِثْلِ يَزِيدٍ »؛ «... باید با اسلام وداع کرد؛ زیرا امت به راعی و شبانی مانند یزید مبتلا شده است»؛

یعنی، وقتی یزید زمامدار مسلمین شود، معلوم است که اسلام به چه سرنوشتی گرفتار می شود! آنجا که یزید است اسلام نیست و آنجا که اسلام است، یزید نیست.

در مقابل چنین خطر و منکری، امام حسین باید به پا خیزد و دفاع کند و سنگر اسلام را خالی نگذارد؛ هر چند خودش و عزیزانش را بکشند خواهران و دخترانش را اسیر کنند؛ زیرا آن حضرت بقای اسلام و بقای احکام اسلام را از بقای خودش مهم تر می دانست؛ پس جان خود را فدای اسلام کرد و با آنکه اطفال و خاندانش در سختی و گرفتاری شدید بودند از برنامه خود و انجام وظیفه منصرف نشد.

آری قیام سیدالشهدا امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم، ستم، کفر و ارتجاع واقعی بود. اما تاریخ چنین امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم و کفر، به خود ندیده است؛ که یک نفر مانند امام حسین همراه با خاندان خود در احاطه لشکری ستمگر باشد، اما در عین حال عزت و کرامت نفس خود را حفظ کرده و به وظیفه خود وفادار مانده باشد.

این اباعبدالله بود که در راه امر به معروف و نهی از منکر، چنان قوت قلب و شجاعتی در روز عاشورا اظهار کرد که از عهده آن همه امتحانات بزرگ برآمد و در بین شهیدان راه حق، رتبه اول را حائز شد.

در اینجا بسیار مناسب است به بیان لطیفی از استاد شهید علامه مطهری اشاره شود: «وجوب امر به معروف و نهی از منکر را تا زمانی که ضرری بر آن مترتب نیست همه قبول دارند. اما وقتی که پای ضرر پیش می آید، بعضی می گویند: مرز آن اصل تا همین جا هست؛ یعنی، وجوب آن، تا جایی است که خطری در کار نباشد و ضرری به آبرو و جان و حتی به مال شخص آمر و ناهی، وارد نیاید. اینها ارزش این اصل را پایین آورده اند؛ اما بعضی می گویند: ارزش امر به معروف و

نهی از منکر بالاتر از اینها است؛ اگر موضوع معروف و منکر مسأله ساده و کوچکی باشد، با احتمال ضرر، وجوب آن منتفی خواهد بود؛ ولی اگر در مواردی، مثلاً قرآن به خطر بیفتد، عدالت به خطر بیفتد، وحدت اسلامی به خطر بیفتد، دیگر

نمی توان گفت: امر به معروف و نهی از منکر نمی کنم؛ زیرا اگر حرفی بزنم جانم در خطر است، آبرویم در خطر است و یا اجتماع نمی پسندد.»

از این رو، اصل امر به معروف در مسائل بزرگ، مرز نمی شناسد و حتی با وجود ضرر و خطرهای بزرگ، واجب خواهد بود. این است که می گوییم: نهضت حسینی، ارزش امر به معروف و نهی از منکر را - در مقام اثبات - بالا برد؛ زیرا او نه تنها جان و مال خود، که جان عزیزانش را هم در این راه فدا کرد و حتی به اسارت اهل بیتش هم برای اقامه این اصل، راضی شد.

با این کار امام، دیگر جای شک نیست که در مسائل مهم، امر به معروف و نهی از منکر با وجود هر گونه خطری واجب خواهد بود و در راه آن هر ضرری را باید به جان خرید.

جایگاه زنان

چرا امام حسین با اینکه می دانست به شهادت می رسد، خانواده خود را به همراه برد؟ جایگاه و نقش زنان در انقلاب عاشورایی حسین چه بود؟

نهضت امام حسین دو چهره داشت و بر اساس هر یک از آنها، یک تقسیم کار صورت گرفت: یکی فداکاری و جانبازی و «شهادت» و دیگری «ابلاغ پیام». البته ابلاغ پیام جز با فداکاری ها و زحمات طاقت فرسا ممکن نبود. جایگاه و نقش اصلی زنان در عمل به وظیفه دوم، تبلور یافت. گرچه زنان در تربیت رزمندگان، تهییج آنان و سایر اقدامات پشتیبانی نقش ایفاء کردند؛ اما وظیفه اصلی آنان، «پیام رسانی» بود.

برای بحث راجع به نقش زنان در تبلیغ نهضت حسینی و اسلام، ابتدا دو مقدمه را باید بیان کرد. یکی اینکه طبق روایات، تمام کارهای سیدالشهدا روی حساب بوده است و علت اینکه به رغم آگاهی از خطرات سفر، اهل بیت را همراه خود به سوی کوفه برد، این بود که به واسطه الهامی که از عالم معنا به اباعبدالله شد و پیامبر در عالم رؤیا به ایشان فرمود: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا»؛^[۶۱] حضرت فهمید که اسارت اینها مورد رضای حق است؛ یعنی، حضرت مصلحت تشخیص داد که اهل بیت خود را همراه ببرد. در حقیقت امام با این کار، مبلغان خود را به شهرهای مختلف و حتی به قلب حکومت دشمن فرستاد و پیام خود را به گوش همگان رساند.

مطلب دوم بحثی درباره نقش زن در تاریخ است، هیچ کس منکر نقش زن در طول تاریخ نیست و لااقل نقش غیرمستقیم زن را همه قبول دارند؛ بدین صورت که زن، مرد را می سازد و مرد تاریخ را و نقشی که زن در ساختن مرد دارد، بیشتر از نقشی است که مرد در ساختن تاریخ دارد. به طور کلی، زنان، از نظر نقش داشتن یا نداشتن در طول تاریخ، به سه دسته تقسیم می شوند:

الف. زنانی که مثل شیء گران بها، اما بدون نقش بودند؛ مثل بسیاری که زن برای آنها یک شیء - نه شخص - گران بها بوده که باید در حریم خود محفوظ بماند و به دلیل همان گران بهایی اش بر مرد اثر می گذاشت. می توان گفت: سازنده چنین جوامعی تنها جنس مذکر بوده است.

ب. در بعضی از جوامع، زن از حالت شیء بودن خارج شده، وارد اجتماع می شود؛ اما حریم خود را گم می کند و چون در همه جا حضور می یابد، ارزش خود را از دست می دهد و بی ارزش می شود! زن در این جوامع «شخص» است؛ اما شخصی بی ارزش. از نظر رشد برخی استعدادهای انسانی - از قبیل علم، اراده، شخصیت اجتماعی، حضور در مشاغل مختلف و - ... به او شخصیت می دهند و از شیء بودن خارجش می سازند؛ ولی از طرف دیگر، ارزش او را برای مرد از بین می برند. از طبیعت زن این است که برای مرد گران بها باشد و اگر این را از او بگیرند، روحیه او متلاشی می شود. سازنده این جوامع گرچه مذکر - مؤنث است، اما زن، کالای ارزان است؛ بدون اینکه در نظر هیچ مردی عزت و احترام لایق یک زن را داشته باشد!

ج. از نظر اسلام، زن باید ارزشمند باشد؛ یعنی، از طرفی شخصیت روحی و معنوی و کمالات انسانی، مثل علم، هنر، اراده قوی، شجاعت، خلاقیت و حتی فضایل معنوی - را در سطح عالی داشته باشد و از طرف دیگر مبتذل نباشد. قرآن کریم نیز به زنان چنین ارزشی داده است؛ مثلاً حوا را در کنار آدم مخاطب قرار داده، از هر دو می خواهد که به آن درخت نزدیک نشوند [۶۲]. ساره نیز مانند ابراهیم خلیل فرشته ها را می بیند و با آنان صحبت می کند. مریم علیهاالسلام از خداوند رزق و روزی هایی می گیرد که زکریا در تعجب فرو می رود و فاطمه زهرا علیهاالسلام کوثر (خیرکثیر) خوانده می شود.

در تاریخ اسلام، بهترین نمونه چنین زنی حضرت زهرا علیهاالسلام است. او که خوشحال می شود تنها کارهای داخل منزل از سوی پیامبر به او واگذار شده، در مسجد، چنان خطبه ای می خواند که امثال بوعلی نیز قادر به چنین انشایی در مسائل توحیدی نمی باشند. اما در عین حال، آن حضرت خطبه خویش را از پشت پرده می خواند؛ یعنی، در عین حفظ حریم خود با مردان، نشان می دهد که یک زن چقدر می تواند مؤثر در جامعه باشد. با این دو مقدمه باید گفت: که تاریخ کربلا، یک تاریخ مذکر - مؤنث است؛ یعنی، زن و مرد هر دو در آن نقش دارند؛ ولی هر یک در مدار خودش و بدون خارج شدن از حریم خود.

نقش مردان در حادثه عاشورا روشن است؛ اما نقش زنان به خصوص با حضرت زینب علیهاالسلام از عصر عاشورا به بعد تجلی پیدا می کند و تمام کارها از این پس به او واگذار می شود. او در مقابل پیکر مطهر امام، کاری می کند که دوست و دشمن به گریه درمی آیند و در واقع اولین مجلس عزاداری امام حسین را برپا می کند. از امام سجاد و دیگر زنان و کودکان، پرستاری می کند و در مقابل دروازه کوفه با خطبه خود، شجاعت علی و حیای فاطمه علیهاالسلام را در هم می آمیزد و خطابه های عالی علوی را به یاد مردم می آورد و مردم کوفه را نسبت به کاری که انجام داده بودند، متنبه می سازد. این است زنی که اسلام می خواهد. شخصیت رشد یافته اجتماعی در عین حیا و عفت و رعایت حریم [۶۳].

با توجه به آنچه گفته شد، همراهی خانواده امام حسین در نهضت عاشورا از چند جهت حائز اهمیت است؛

1. زنان و کودکان توانایی تبلیغ و پیام رسانی را دارند.

2. علاوه بر توانایی تبلیغ، دشمنان نیز از مقابله با آنان عاجزند؛ زیرا باید حریم آنان را حفظ کنند و در صورت آسیب

رسانی به زنان و کودکان، عواطف همگان جریحه دار می شود و نزد افکار عمومی در طول تاریخ محکوم خواهند شد. چنان که در واقعه کربلا دشمنان حتی نزد خانواده های خود، سرافکنده شدند.

دیگر آنکه از نگاه عرفانی، امام حسین تمام هستی خود و اطرافیان خود را بدون هرگونه کاستی، در طبق اخلاص گذاشت و به درگاه خداوند آورد. ثمره چنین اخلاصی آن شد که نهضت عاشورا در طول و عرض تاریخ، برای مسلمانان و غیر مسلمانان، تأثیرگذار باشد و در قیامت نیز به درجه ای برسند که همگان غبطه آن را بخورند. برای توضیح بیشتر در این باره، چند نکته قابل ذکر است:

یک. پیام رسانی

تکلیف اجتماعی در آیین اسلام، ویژه مردان نیست؛ بلکه زنان متعهد و مسلمان نیز در برابر جریان حق و باطل و مسأله ولایت و رهبری، وظیفه دارند و باید از رهبری حق، دفاع و پیروی کنند و از حکومت های فساد و مسؤولان نالایق، انتقاد نمایند و در صحنه های گوناگون اجتماعی، حضوری مؤثر داشته باشند.

در تداوم مسیری که حضرت زهرا علیهاالسلام در حمایت از امام معصوم و افشاگری علیه های ناسالم زمامداران داشت؛ زنان به خصوص حضرت زینب علیهاالسلام نیز در نهضت کربلا دوشادوش امام حسین مشارکت داشتند.

هر قیام و نهضتی، عمدتاً از دو بخش «خون» و «پیام» تشکیل می گردد. مقصود از بخش «خون»، مبارزات خونین و قیام مسلحانه است که مستلزم کشتن و کشته شدن و جانبازی در راه آرمان مقدس است. مقصود از بخش «پیام» نیز، رساندن و ابلاغ خواسته های انقلاب و بیان آرمان ها و اهداف آن است.

با بررسی قیام مقدس امام حسین، این دو بخش کاملاً در آن به چشم می خورد؛ زیرا انقلاب امام حسین تا عصر عاشورا مظهر بخش اول، یعنی (بخش خون و شهادت)، بود و رهبری و پرچم داری نیز بر عهده خود ایشان قرار داشت. پس از آن، بخش دوم به پرچم داری امام سجاد و حضرت زینب علیهاالسلام آغاز گردید. آنان با سخنان آتشین خود، پیام انقلاب و شهادت سرخ حضرت سیدالشهدا و یارانش را به آگاهی افکار عمومی رسانیدند و طبل رسوایی حکومت پلید اموی را به صدا درآوردند.

با توجه به تبلیغات بسیار گسترده و دامنه داری که حکومت اموی از زمان معاویه، علیه اهل بیت - به ویژه در منطقه شام به راه انداخته بود - بی شک اگر بازماندگان امام حسین به افشاگری و بیدارسازی نمی پرداختند، دشمنان اسلام و مزدوران قدرت های وقت، نهضت بزرگ و جاویدان آن حضرت را در طول تاریخ، کم ارزش و چهره آن را وارونه نشان می دادند؛ همچنان که برخی در تهمتی درباره امام حسن گفتند: «بر اثر ذات الریه و سل از دنیا رفت.»

اما تبلیغات گسترده بازماندگان حضرت سیدالشهدا در دوران اسارت - که

کینه توزی سفیهانه یزید چنین فرصتی را برای آنان پیش آورده بود - اجازه چنین تحریف و جنایتی را به دشمنان نداد. ضرورت حضور و نقش بازماندگان عاشورا، با بررسی و مطالعه در حکومت امویان بر شام، بیش از پیش روشن می شود.

دو. خنثی سازی تبلیغات بنی امیه

شام از آن روز که به تصرف مسلمانان درآمد، تحت سیطره فرمان روایانی چون خالد پسر ولید و معاویه پسر ابوسفیان قرار گرفت. مردم این سرزمین، نه سخن پیامبر را دریافته بودند و نه روش اصحاب او را می دانستند و نه اسلام را دست کم آن گونه که در مدینه رواج داشت، می شناختند؛ البته ۱۱۳ تن از صحابه پیامبر اکرم یا در فتح این سرزمین

شرکت داشتند، و یا به تدریج در آنجا سکونت گزیده بودند؛ ولی بررسی زندگی نامه این افراد نیز روشن می کند که جز چند تن، بقیه آنان برای مدت کمی محضر پیامبر گرامی اسلام را درک کرده و جز یک یا چند حدیث، روایت نکرده بودند. گذشته از آن، بیشتر این افراد در طول خلافت عمر و عثمان تا آغاز حکومت معاویه، وفات کردند و در زمان قیام امام حسین تنها یازده تن از آنان زنده بوده و در شام به سر می بردند.

اینان مردمانی در سنین هفتاد تا هشتاد سال بودند که گوشه نشینی را بر آمیختن با توده ترجیح داده و در عامه مردم نفوذی نداشتند. و در نتیجه نسل جوان آن روز، از اسلام حقیقی چیزی نمی دانستند و شاید در نظر آنان، اسلام هم حکومتی بود مانند حکومت کسانی که پیش از ورود اسلام بر آن سرزمین فرمان می راندند! و تجمل دربار معاویه، حیف و میل اموال عمومی، ساختن کاخ های بزرگ و تبعید و زندانی کردن و کشتن مخالفان، برای آنان امری طبیعی بود؛ زیرا چنین نظامی نیم قرن پیش از آن سابقه داشت و به یقین کسانی بودند که می پنداشتند آنچه در مدینه عصر پیامبر گذشته، نیز این چنین بوده است.^[۶۴]

معاویه حدود ۴۲ سال در شام حکومت کرد و در این مدت نسبتاً طولانی، مردم شام را به گونه ای پرورش داد که فاقد بصیرت و آگاهی دینی باشند و در برابر اراده و خواست او، بی چون و چرا تسلیم شوند.^[۶۵] معاویه در طی این مدت، نه تنها از نظر نظامی و سیاسی مردم شام را تحت سلطه خود قرار داد که از نظر فکری و مذهبی نیز مردم آن منطقه را کور و کر و گمراه بار آورد تا آنچه او به اسم تعلیمات اسلام به آنان عرضه می کند، بی هیچ اعتراضی بپذیرند.

حکومت پلید بنی امیه با تبلیغات زهرآگین و کینه توزانه، خاندان پاک پیامبر را در نظر مردم شام منفور جلوه داد و در مقابل، بنی امیه را خویشان رسول خدا و نزدیک ترین افراد به او معرفی کرده؛ به طوری که پس از پیروزی قیام عباسیان و استقرار حکومت ابوالعباس سفاک، ده تن از امرای شام نزد وی رفتند و همه سوگند خوردند که ما تا زمان قتل مروان آخرین (خلیفه اموی)، نمی دانستیم که رسول خدا جز بنی امیه خویشاوندی داشت که از او ارث ببرند، تا آنکه شما امیر شدید.^[۶۶]

بنابراین، جای شگفتی نیست اگر در مقاتل می خوانیم: به هنگام آمدن اسیران کربلا به دمشق، مردی در برابر امام زین العابدین ایستاد و گفت: سپاس خدایی را که شما را کشت و نابود ساخت و مردمان را از شرتان آسوده کرد! حضرت کمی صبر کرد تا شامی هر چه در دل داشت بیرون ریخت؛ سپس با تلاوت آیاتی مانند:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^[۶۷]. «فرمود: این

آیات در حق ما نازل شده است. پس از آن بود که مرد فهمید آنچه درباره این اسیران شنیده، درست نیست. آنان خارجی نیستند؛ بلکه فرزندان پیامبر هستند؛ و از آنچه گفته بود، پشیمان شد و توبه کرد.^[۶۸]

بنابراین با حرکت منزل به منزل خاندان امام حسین و خطبه ها و روشنگری های امام سجاد و حضرت زینب علیهاالسلام، تحریفات چندین دهه بنی امیه - حتی در «شام» به عنوان مرکز خلافت دشمنان - خنثی شد.

سه. افشای چهره ظالمان

بعد دیگر علت حضور خانواده امام حسین، نشان دادن چهره سفاک، بی رحم و غیرانسانی یزید و حکومت وی بود. یکی از عوامل مؤثر در پذیرش پیام از سوی مردم و رساتر بودن تبلیغات از سوی پیام آوران، عنصر مظلومیت است. از این

رو برخی از جناح‌ها، گروه‌ها و احزاب سیاسی هنگام تبلیغات برای نفوذ بیشتر در اذهان مردم و افکار عمومی، مظلوم‌نمایی می‌کنند؛ چون انسان، فطرتاً از ظلم و ظالم بیزار و متنفر است، همچنان که مظلوم، محبوب و حداقل مورد عواطف و احساسات مثبت مردم است.

در حادثه کربلا، نه مظلوم‌نمایی؛ بلکه حقیقت‌مظلومیت با فداکاری اهل بیت آمیخته شد و آنان پیام سالار شهیدان و اصحاب را با عالی‌ترین صورت به همه مردم ابلاغ کردند؛ به گونه‌ای که امروز نیز صدای آنان، در وجدان بشریت به گوش می‌رسد.

خردسالان و زنان، که نه سلاح جنگی داشتند و نه توان رزم؛ ولی با قساوت بارترین شکل ممکن مورد ضرب و شتم و هتک حرمت و آزرده‌گی عواطف و احساسات قرار گرفتند. طفل شش ماهه با لب‌های تشنه در کنار شط فرات جان داد؛ دخترک خردسال کنار پیکر خونین و قطعه قطعه پدر کتک خورد؛ خیمه‌های آنان به آتش کشیده شد و ... این عوامل در ابلاغ پیام و افشای ماهیت حکومت یزید کمتر، از آن شهادت و جانبازی اصحاب نبود. همین «صدای العطش» طفلان امام حسین و قنداقه خونین علی اصغر است که آن شمشیرزده‌ها و خون‌های ریخته شده را زنده نگه داشته است.

امام سجاد در شام همین که خواست دستگاه بنی امیه را رسوا کند، فرمود: پدرم امام حسین را به نحو مثله و قطعه قطعه کردن، شهید کردند. همچون پرنده‌ای در قفس، پر و بال او را شکستند تا جان داد. اینجا اگر امام سجاد می‌فرمود: «پدرم را شهید کردند»، در چشم مردم شام - که شناخت عمیقی نسبت به اهل بیت نداشتند - خیلی مهم نبود؛ زیرا می‌گفتند: «در جنگ، افرادی کشته می‌شوند و یکی از آنان امام حسین بوده است.» امام سجاد فرمود: بر فرض قصد کشتن دارید؛ اما چرا این گونه کشتید؟ چرا مثل پرنده بدنش را پاره پاره کردید؟ چرا کنار نهر آب، او را تشنه کشتید؟ چرا او را دفن نکردید؟ چرا به خیمه‌های او حمله کردید؟ چرا کودک او را شهید کردید؟ این کلمات به قدری در نزد افراد غیرقابل خدشه بود که شام را طوفانی کرد و یک جنبش فکری و فرهنگی، علیه رژیم اموی به راه انداخت.

نکته پایانی آنکه، یزید می‌خواست با کشتن مردان و به اسارت کشیدن خاندان اهل بیت، همه حرکت‌ها را در نطفه خفه کند؛ به طوری که همگان از چنین سرنوشتی ترسان و بیمناک باشند و خود بر اریکه قدرت تکیه بزنند. اما قیام با عزت امام حسین و پیام‌رسانی افشاگرانه و مظلومانه خاندان او، هسته‌های ظلم ستیزی را برای خونخواهی امام حسین و از بین بردن بنی امیه در نقاط مختلف سرزمین‌های اسلامی به وجود آورد.

سی

قیام یا شورش

آیا قیام امام حسین تمرد و شورش علیه حکومت بود؟ اصولاً از دیدگاه اسلامی در چه مواردی تمرد و قیام علیه دولت جایز می‌باشد؟

در روز عاشورا عمرو بن الحجاج از میان لشکر عمر سعد بانگ برآورد: «یا اهل الکوفه! الزموا طاعتکم و جماعتکم و لاترتابوا فی قتل من مرق من الدین و خالف الامام» و با این سخنان امام حسین را از مارقین و خروج کنندگان بر پیشوای مسلمانان معرفی کرد و متأسفانه اصل چنین تفکری هنوز هم وجود دارد.

مسلمانان در اینکه قیام امام حسین ترمّد و شورش در مقابل حکومت جائز وقت بود، شکی نیست؛ اما باید توجه داشت که از دیدگاه اسلامی ترمّد و شورش علیه حکومت، به طور مطلق ممنوع نیست؛ هر چند برخی از مکاتب و مذاهب چنین حقی را قائل نیستند.

حق ترمّد رابطه مستقیمی با مسأله الزام سیاسی و چرایی وجوب اطاعت از دولت - به عنوان اساسی ترین مسأله فلسفه سیاسی - دارد. در توضیح این مسأله که آیا می توان بر علیه دولت قیام کرد؟ ابتدا باید به این مسأله بپردازیم که اصولاً چرا باید از دولت اطاعت کنیم؟ آیا اطاعت از دولت همواره مطلق بوده و هیچ جایی برای مخالف وجود ندارد؟ اگر وجود دارد، تحت چه ضوابط و شرایطی است؟ پاسخ این سؤالات را از دیدگاه نظریه دموکراسی و نظریه حق الهی، پی می گیریم.

یک. حق ترمّد در نظریه دموکراسی

غرب مبنای مشروعیت حکومت را «قرارداد اجتماعی و رضایت مردم» می داند. مهم ترین رسالت حکومت، تأمین امنیت شهروندان است و در مقابل، وظیفه شهروندان اطاعت از حکومت است. وضع و اجرای قوانین از سوی حکومت بر این اساس، ناشی از وکالتی است که از ناحیه مردم - در جهت تأمین امنیت به تعبیر «هابز» و یا حمایت از حقوق طبیعی به تعبیر «لاک» - دارد.

طرفداران نظریه قرارداد یا اصلاً به حق ترمّد و شورش علیه دولت قائل نیستند (مانند هابز) و یا آنکه چنین حقی را تنها برای «ملت» جایز می شمارند؛ نه «افراد».

چنان که اعلامیه استقلال آمریکا می گوید: «حکومت ها قدرت عادلانه شان را از رضایت حکومت شوندگان می گیرند. ما معتقدیم که هرگاه شکلی از حکومت به نابد کننده این اهداف تبدیل شود، این حق مردم است که آن حکومت را سرنگون سازند و یا تغییر دهند و بر جای آن، حکومت جدیدی تأسیس کنند»^[۶۹]

جان لاک، با آنکه از حقوق طبیعی انسان ها دفاع می کند و در برابر انحراف حکومت، حق «شورش مردم» را مطرح می کند؛ ولی سخن او چندان روشن نیست. او در «رساله ای درباره حکومت مدنی» می گوید:

«بنابر قانونی که بر تمام قوانین موضوعه انسانی، مقدم است و بر همه آنها برتری دارد، مردم حق تصمیم گیری نهایی را - که به افراد جامعه متعلق است - برای خود محفوظ می دانند و تا هنگامی که «داوری زمین» برای رسیدگی نباشد، می توانند به «درگاه الهی» توسل جویند.^[۷۰]

اما با این وجود «افراد» جامعه، حق شوریدن علیه کسی را که به نظرشان امانت دار خوبی نیست، ندارند؛ هر چند این حق برای «جامعه» - از طریق اکثریت افراد آن - وجود دارد.^[۷۱]

از این رو بسیاری از طرفداران نظریه دموکراسی، حق تمرّد را در یک نظام دموکراتیک به رسمیت نمی شناسند. آنان بر این باورند که در نظام های دموکراتیک، می توان از این مسأله چشم پوشی کرد؛ زیرا دموکراسی فرصت و امکان کافی را برای ابراز عقاید اقلیت فراهم می آورد و در حقیقت، «حق تمرّد» را به شکل نهادینه در می آورد^[۷۲].

چنین دیدگاهی در مورد عدم جواز تمرّد در حکومت های دموکراتیک با اعتراضات زیادی مواجه شده، است؛ از جمله اینکه:

یکم. چرا فرد نمی تواند از «توافق اول» خارج شده و در شرایطی که حکومت را برای سعادت خود خطرناک می بیند، رضایت خود را پس بگیرد؟^[۷۳]

دوم. این فرض را که اکثریت حاکم، به حقوق دیگران تجاوز کند، نمی توان همیشه منتفی دانست، چنان که تجربه نشان می دهد رژیم های دموکراتیک، نیز می توانند حکومت اختناق و استعمار و گاهی وحشت باشند. «تاریخ نشان می دهد که همیشه امکان این هست که اصل اراده عمومی، به خودکامگی و استبداد منجر شود»^[۷۴].

سوم. تشخیص اینکه در دموکراسی برای اقلیت، فرصت کافی وجود دارد، باکیست؟ و چه کسی قضاوت می کند که منافع اقلیت تأمین شده و جایی برای تمرّد وجود ندارد؟ اگر این تشخیص - از سوی هر مرجعی - مطابق نظر اقلیت نباشد، قهراً ادعای آنان برای تضييع حقوق شان، بدون پاسخ خواهد ماند و به گفته «فرانتس نویمان»: «نظریه طرفدار دموکراسی، هیچ چاره ای برای مشکل حق تمرّد نیندیشیده است»^[۷۵].

چهارم. نتیجه آنکه در نظریه دموکراسی، از آنجا که تنها خواست و رضایت اکثریت مبنای حقوق بوده و باید ارزش شمرده شود، هیچ کس نمی تواند بر خلاف اراده عمومی چیزی را «حق» یا «ارزش» تلقی کرده و به آن استناد نماید. ازاین رو هیچ فرصتی برای تمرّد نمی تواند وجود داشته باشد.

مسدود شدن فضای سیاسی جامعه در دموکراسی و یکه تازی اکثریت - به خصوص که معمولاً «اقلیتی» به عنوان «اکثریت نسبی» قدرت را تصاحب می کند و بر «اکثریت مطلق» فرمانروایی مطلق می یابد - زمینه گرایش مجدد به «آنارشیزم» را فراهم آورده است^[۷۶].

دو. حق تمرّد در نظریه حق الهی

در این نظریه مشروعیت حکومت مستند به اذن الهی بوده و از حاکمیت الهی سرچشمه می گیرد. این نظریه از پیشینه زیادی برخوردار است و در بستر تاریخ به اشکال گوناگونی پدیدار شده است. در امپراتوری کهن شرقی، امپراتوران و در عصر فراعنه، فرعون ها خود را خدا می دانستند. در برخی دیدگاه ها، پادشاه منشائی الهی داشت و حاکمیت او از خداوند نشأت می گرفت. در قرون وسطی، مسیحیان معتقد بودند که حکومت منشائی الهی دارد و در مشرق زمین نیز رواج اندیشه «ظلل الله» بیانگر ارتباط پادشاه با خداوند بود^[۷۷].

در مورد حق تمرّد در این نظریه دیدگاه های متفاوت وجود دارد:

1. در کتاب مقدس، آغاز فصل سیزدهم آمده است:

« همه باید از فرمان روایان اطاعت کنند؛ زیرا هر قدرتی ناشی از خداوند است و هر ولی امری را او گمارده است. پس آن که در برابر فرمانروا مقاومت کند، بر نظام الهی خروج کرده و خود را در معرض عذاب قرار داده است.»

توماس قدیس، نیز بر این عقیده بود که: هیچ فردی نباید با فرمانروای خودکامه، به مقابله برخیزد یا او را به قتل برساند، هر چند این کار با «اقتدار عمومی» می تواند عملی شود^[۷۸].

در گذشته، متون سیاست غرب، حامل این پیام بوده است؛ از آنجا که حکمران به مشیت الهی، قدرت را به دست گرفته است، باید پادشاه را هر چند ستمگر، پذیرفت و چاره ای جز اطاعت کردن و دم نزدن وجود ندارد^[۷۹].

2. دیدگاه اهل سنت

در میان مسلمانان، غالباً چنین دیدگاهی، مورد تأیید و قبول قرار نگرفته است و بسیاری از فرقه های اسلامی، قیام علیه فرمانروای بیدادگر و عزل او را جایز شمرده اند؛ هر چند که «نگرانی از فراگیر شدن فتنه و آشوب» هم، به عنوان یک مانع جدی در فتوا به جواز شورش پیوسته وجود داشته است^[۸۰]. البته برخی هم مانند ابوحنیفه علاوه بر فتوا به جواز، عملاً هم از قیام های ضد جور، حمایت کرده اند^[۸۱].

در مقابل نیز جماعتی نظیر «حنابله» خروج بر حاکم جائز را به صراحت تخطئه نموده و از آن منع کرده اند. متأسفانه همین رأی، معمولاً در میان اهل سنت، از اقبال و نفوذ بیشتری برخوردار بوده است؛ زیرا؛ یکم. برداشت های سطحی از برخی روایات پیامبر مانند: «اسمعوا و اطیعوا فانما علیهم ما حملوا و علیکم ما حملتم» در میان آنها رواج یافته است.

دوم. بسیاری از صاحبان این آراء، ارتباط نزدیکی با صاحبان قدرت داشته اند.

سوم. جریان عقل گرایی در میان آنها رو به افول گذاشته و فرقه هایی مانند معتزله، درحاشیه قرار گرفته اند. ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: اصحاب ما قیام علیه ائمه جور را واجب می شمارند؛ در حالی که پیروان مسلک اشعری - مانند ابوحامد غزالی - چنین اعتقادی ندارند^[۸۲].

متأسفانه نفوذ این افکار در میان اهل سنت، سبب شده که در حال حاضر، پاره ای از گروه های مخالف و مبارز در کشورهای عربی - که پای بند مسائل دینی اند - با این نگرانی مواجه اند که مبدا قیام مسلحانه در برابر حکومت جائز، خلاف شرع باشد.

3. دیدگاه شیعه

به دلیل ارتباط مسأله شورش و تمرّد با موضوع مشروعیت حکومت، جواز تمرّد را به صورت مختصر در «حکومت غیر مشروع» و «حکومت مشروع» بررسی می کنیم:

1-3. تمرّد در دولت جور

بر اساس اعتقاد شیعه، چون در عصر حضور، «عصمت» از شرایط امامت و رهبری است، لذا حاکم غیر معصوم، با هر عملکردی، حاکم غاصب و جائز تلقی

می شود و دخالتش در مسائل حکومتی، ناروا و غصب است. در عصر غیبت نیز حاکمی که از سوی «امام عصر» مأذون نباشد، جائز است و چون چنین اجازه ای، اختصاص به فقیه عادل دارد و برای غیر او به اثبات نرسیده است؛ لذا دولتی که تحت زعامت فقیه جامع شرایط قرار نگیرد، دولت جور و طاغوت است^[۸۳].

دستگاه حاکم با عدم مشروعیت، حق فرمانروایی نداشته و شهروندان ملزم به فرمانبرداری از آن نیستند. اما با این وجود باید بین دولت های جور در شرایط اضطرار و دولت های جور در شرایط عادی تفکیک قائل شد؛ زیرا:

در قسم اول هر چند دولت به طور ذاتی فاقد مشروعیت است، ولی در اثر شرایط اجتماعی و سیاسی، باید از پاره ای مخالفت ها با آن چشم پوشی کرد تا مصلحت بالاتری تأمین شده و یا از فساد بیشتری جلوگیری شود. در چنین وضعی، لزوم اطاعت برخاسته از مشروعیت حکومت نیست؛ بلکه در اثر یک عنوان ثانوی (شرایط اضطراری) است.

به عنوان نمونه فقهای شیعه همکاری با دولت جور را حرام می دانند؛ اما در مواردی نظیر دفع تهاجمات دشمنان اسلام به سرزمین اسلامی و ... در حد ضرورت همکاری و اطاعت از فرمان های دولت جور را لازم می دانند. طبیعی است چنین موضوعی اولاً به معنای مشروعیت دادن به دولت جور نبوده و ثانياً در شرایط اضطراری و با رعایت مصالح جامعه اسلامی و در حد ضرورت بوده است. پشتوانه چنین دیدگاهی، آموزه های اصیل اسلامی است؛ چنان که امام هشتم در پاسخ به فردی که درباره حکم مرزبانی از کشور اسلامی در برابر مهاجمان خارجی سؤال کرد - فرمود: «در صورتی که احتمال خطر بر حوزه اسلام و مسلمانان می رود، باید جنگید، ولی جنگ و قتال، نه برای تقویت سلطان، بلکه برای حراست از جامعه اسلامی است :

«وَأِنْ خَافَ عَلَى بَيْضَةِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ قَاتِلٌ فَيَكُونُ قِتَالُهُ لِنَفْسِهِ وَلَيْسَ لِلْإِسْلَامِ»^[۸۴]

مراحل تمرّد:

بر اساس آموزه های اسلامی تمرّد در مقابل حاکم جور دارای مراحل است:

یکم. انکار و امتناع؛ انکار و امتناع از پذیرش فرمانروا، و خودداری از بیعت با حکومت جور، سیره امامان معصومین بوده است؛ چنان که امام علی در مدت حیات حضرت زهرا علیهاالسلام، حاضر به بیعت با خلیفه نگردید، و یا امام حسین از بیعت با یزید خودداری نموده و به عبدالله بن زبیر فرمود:

«إِنِّي لَا أَبَايَعُ لَهُ أَبَدًا لِأَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ لِي مِنْ بَعْدِ أَخِي الْحَسَنِ»؛ «هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد؛ زیرا پس از برادرم حسن، خلافت از آن من است»^[۸۵].

البته باید توجه داشت که گاهی بیعت بالاصاله جایز نیست؛ اما تحت شرایطی ممکن است این حکم تغییر کند. به عنوان نمونه امام علی برای حفظ و تقویت دین مبین اسلام و کیان اسلامی بیعت با خلفا را پذیرفتند: «فخشيت ان لم انصر الاسلام و اهله ان اری فيه ثلما او حتما تكون المصيبة به على اعظم من فوت ولايتكم»^[۸۶].

اما در قضیه امام حسین، از آنجا که بیعت با یزید به معنای صحّه گذاشتن بر فساد و فسق و فجوری بود که یزید به طور علنی بدان مبادرت می ورزید و دین اسلام را به بازی گرفته بود و در نتیجه نابودی دین اسلام محسوب می گشت؛ آن حضرت حتی در اضطراری ترین شرایط حاضر به بیعت با آن حاکم فاسق نشد. آن بزرگوار در تبیین امتناعشان از بیعت با یزید می فرماید: «إِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ»^[۸۷]؛ «همانا سنت مرده است و بدعت زنده شده است.»

دوم. قیام و مبارزه؛ دومین وظیفه در مقابل حاکم جور، امر به معروف و نهی از منکر است که از تذکر زبانی آغاز می شود و تا اقدام عملی برای ساقط کردن حاکم جائر و فروپاشی دولت جور، ادامه می یابد. در این زمینه قیام و شورش از

اهمیت بیشتری برخوردار است. شورش عده ای از مسلمانان در مقابل عثمان - که بدعت های زیادی در دین اسلام به وجود آورده بود - اولین تجربه مسلمانان در این زمینه بود.

نمونه دیگر قیام در برابر حاکم جور، نهضت امام حسین است، که شخصا بر مبنای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به مخالفت با یزید برخاست. امام مخالفت با ظالم را به عنوان امر به معروف و نهی از منکر، واجب شمرده و عالمان و دانیان را مورد عتاب قرار داد که چرا به سازش با ظلمان تن داده و آسوده خاطر نشسته اید: «بالادهان والمصانعة عند الظلم تأمنون كل ذلك مما امركم الله به من النهی و التناهی و انتم عنه غافلون^[۸۸]»؛ یعنی، چرا با فرار از مرگ، ستمگران را قدرت بخشیده اید تا هوس های خود حاکم کنند، ضعیفان را در چنگ بگیرند، مستضعفان را در تنگنا قرار دهند، حکومت را بر وفق خودخواهی های خویش اداره کنند و ...

امام حسین برای اثبات عدم مشروعیت حاکمیت بنی امیه و لزوم حمایت و اطاعت از آن حضرت در جهت رسیدن به دولت حق به بیان ویژگی های امام و رهبر راستین جامعه پرداخته، می فرمایند:

«فلعمری ما الامام الا العامل بالكتاب، والآخذ بالقسط و الدائن بالحق، والحابس نفسه على ذات الله^[۸۹]» و در خطابه ای به سپاهیان حرّ بن یزید ریاحی برای ضرورت قیام در برابر فرمانروایی یزید می فرماید: «ألا وان هؤلاء القوم قد لزموا طاعة الشيطان و تركوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطّلوا الحدود و استأثروا بالفیء و احلّوا حرام الله و حرّموا حلال الله و انا احق من غیر.^[۹۰]»

۳-۲. تمرّد در دولت حق

در اعتقاد شیعه، دولت حق و حکومت مشروع، با امامت و پیشوایی امام معصوم برقرار می گردد و در عصر غیبت امام، نیازمند اذن و نصب معصوم است که به فقهایی جامع شرایط اعطا شده است.

مسلمانان در دوره امامت و حکومت معصوم تمرّد در برابر آنان قابل توجیه نیست؛ زیرا با توجه به ویژگی عصمت، احتمال خطا و اشتباه، و یا گناه و انحراف، منتفی است. از این رو تمرّد و شورش بر امام معصوم، قطعاً «بغی» تلقی می شود و باید با آن مقابله کرد. علامه حلی در این زمینه می گوید: «هر کس بر امام عادل خروج کند، بالاجماع جنگیدن با او واجب است^[۹۱]».

اما بحث در دوره غیبت و حکومت ولی فقیه واجد شرایط است که در این صورت چگونه می توان تمرّد را موجه دانست؟ هم چنان که می دانیم در نظریه حق الهی، اطاعت از فرمانروا، پیوسته «در محدوده اذن الهی» مشروع است و در خارج از آن، هرگز اطاعت جایز نیست. از این رو در برابر هیچ فرمانروایی اطاعت مطلق - به معنای اطاعت حتی خارج از ضوابط شرع - پذیرفتن نیست: «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق^[۹۲]» در مورد امامان معصوم با وجود عصمت طبعا اعمال و فرمان مخالف شرع از آن بزرگواران صادر نمی شود، تا نیازی به تمرّد باشد.

اما در مورد منصوبان آن بزرگواران، اطاعت فقط در محدوده ضوابط شرعی و احکام اسلامی و مصالح اجتماعی است؛ چنان که امام علی در منصوب نمودن مالک اشتر ضمن تمجید و تکریم فراوان از او، از مردم مصر می خواهد «...فاسمعوا له و اطیعوا امره فیما طابق الحق^[۹۳]»؛ «تا آنجا که سخنش مطابق حق است، اطاعتش کنید». همچنین امام در هنگام معرفی

عبدالله بن عباس به عنوان حاکم بصره به مردم فرمود: «تا آنجا که مطیع خدا و پیامبر است، اطاعتش کنید و اگر بدعتی در میان شما پدید آورد و یا از حق منحرف گردید، به من اعلام کنید تا او را عزل کنم.»^[۹۴]

البته باید توجه کرد که ارزیابی و تشخیص حق و باطل در عملکرد حاکم و یا دولت اسلامی و احکام صادره از آنان، از عهده کسانی ساخته است که از یک سو بر مبانی حقوق اسلامی مسلط بوده و موازین شرعی را به خوبی بفهمند و از سوی دیگر بر مقتضیات زمان اشراف داشته باشند.

به علاوه آنچه انحراف یا اشتباه حاکم تلقی می شود، صورت های مختلفی دارد که بخشی از آن به خروج از موازین تقوا و عدالت و بخشی دیگر به درک ناصواب از مسائل اسلامی و یا اوضاع اجتماعی مربوط می شود^[۹۵].

بنابراین باید بین این دو موضوع تفاوت قائل شد؛ زیرا خروج از موازین تقوا و عدالت به هیچ وجه پذیرفتنی نیست، و خود باعث معزول شدن و عدم مشروعیت حاکم اسلامی می شود. اما اشتباه در تشخیص صحیح و تحلیل مسائل و یا اوضاع اجتماعی و پیش بینی حوادث و مصالح - در صورتی که به ندرت اتفاق بیفتد و یا اینکه ناشی از خودرایی و عدم مشورت با کارشناسان و متخصصان امر

نباشد - در همه حکومت های دنیا بوده و عقلاً و شرعاً امری پذیرفتنی و قابل اغماض است؛ چنان که شهید صدر در این باره می گوید: «در صورتی که مجتهد از جایگاه ولایت عامه بر شئون مسلمین - و نه قضاوت - حکمی صادر کند، نقض آن حتی با علم به مخالفت، جایز نیست و کسی که به خطای آن پی می برد، نمی تواند بر طبق علم خود عمل کند و حکم حاکم را نادیده گیرد»^[۹۶].

اما اگر اشتباهات حاکم به صورت مکرر اتفاق افتد و نشان از عدم درک اجتماعی صحیح و سیاست و تدبیر لازم برای ولایت باشد، شایستگی فرد را برای منصب رهبری زایل می سازد.

تمرد در برابر کارگزاران

یکی از اقسام تمرد، سرپیچی در برابر کارگزاران و مسئولان تحت امر حاکم اسلامی است. شهید بهشتی در این زمینه می گوید: «اگر نهادهای قانونی در انجام وظایف قانونی خود در برخورد با جریانات ضد اسلامی کوتاهی کنند، افراد و تشکل های اسلامی باید از مسئولان بخواهند که وظیفه خود را انجام دهند و اگر آنان طفره رفتند و برای مصالح جامعه اسلامی، احساس خطر شد باید افراد و احزاب مسلمان از رهبری مستقیماً کسب تکلیف کنند و طبق دستور مستقیم ولی امر عمل نمایند، تا بدین ترتیب هم واجب مهم نگهبانی از جمهوری اسلامی زمین نماند و هم به راه هرج و مرج کشانده نشود»^[۹۷].

حضرت امام (ره) نیز در موارد کوتاهی مسئولان در انجام وظایف خویش، راه حضور مردم را باز گذاشته و در وصیت نامه الهی - سیاسی خویش تصریح می کند: «و از آنچه در نظر شرع حرام و آنچه بر خلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و

مخالف با حیثیت جمهوری اسلامی است، به طور قاطع اگر جلوگیری نشود، همه مسئول می باشند و مردم و جوانان حزب الهی اگر برخورد به یکی از امور مذکور نمودند به دستگاه های مربوطه رجوع کنند و اگر کوتاهی نمودند،

خودشان مکلف به جلوگیری هستند»^[۹۸].

عدم مشروعیت ترور

با توجه به داستان مسلم بن عقیل آیا می توان یک فرد را در جامعه ای اسلامی کشت یا دستور ترور آن را داد؟ یا مستقیماً بدون نیاز به دستور قاضی، کسی را ترور کرد؟

پاسخ آن است که: در اسلام ضمن تأکید بر رعایت حرمت و کرامت اشخاص - اعم از مسلمان یا غیر مسلمان - حفظ جان اتباع یا حتی ساکنان در کشور اسلامی، به عنوان یک وظیفه دولت اسلامی دانسته شده است. حفظ جان و حق حیات انسان ها به قدری در اسلام مورد اهتمام است که کشتن هر انسان بی گناهی، برابر با کشتن همه انسان ها و زنده کردن یک نفر برابر با زنده کردن همه مردم تلقی شده است^[۹۹]. از این رو حق حیات، یک موهبت الهی است که جز براساس فسق و فجور غیر قابل تحمل - آن چنان که در شرع مقدس بیان شده است - از قبیل قتل عمد انسان های بی گناه، ارتداد (به عنوان یک فتنه علیه نظم و امنیت عمومی جامعه

اسلامی) و یا مبارزه با نظام اسلامی حاکم (بغی یا جنگ و ...)، نمی توان از او سلب حیات کرد. بله در اثر برخی از ستمگری ها، فرد متخلف، خود با سوء استفاده از اختیار خود، حق حیات را از خود سلب کرده، موجبات مجازات را پدید می آورد. البته همه این امور براساس محاکمه در دستگاه قضایی عادلانه و مبتنی بر قوانین شرعی امکان پذیر است. اما در خصوص ترور افراد؛ پاسخ صریح و شفاف به این سؤال، مستلزم یک بحث مفهوم شناختی است. دیوید آرون شوارتز در مقاله ای تحت عنوان «تروریسم بین الملل و حقوق اسلامی» می نویسد: «توجه قضایی صحیح به این پدیده، نباید به یک معنای منحصرأ غربی از قانونیت محدود شود. غرب برای فهم کامل و در نهایت کنترل تروریسم بین المللی، نخست باید تحقیق کند که نظریه حقوق اسلامی؛ یعنی، شریعت، چگونه ترور، خشونت را به مفهوم کشیده و به چه نحو به آن پاسخ داده است^[۱۰۰]».

بر این اساس برای روشن شدن مطلب، ابتدا لازم است که مسأله «ترور» در ادبیات غرب و در ادبیات اسلامی، مورد بررسی قرار گیرد.

الف. ترور (terror) در ادبیات غرب :

ترور در فرهنگنامه های غربی عبارت است از: «رفتار اجبارآفرین فردی یا دسته جمعی با به کارگیری استراتژی های خشونت بار همراه با ترس و وحشت که با یک هدف و انگیزه سیاسی و قدرت طلبی صورت می گیرد^[۱۰۱]».

در هر صورت مفهوم ترور در ادبیات غرب، مفهومی بسیار مبهم است که هر کشور براساس منافع خود، تعریفی از آن ارائه داده و این خود اختلاف بر سر

مصادیق را پدید آورده است؛ مثلاً آیا اقدامات خشونت باری که همه گروه های محروم از حق تعیین سرنوشت، مرتکب می شوند - حتی در صورتی که این خشونت متوجه غیر نظامیان نباشد - مشمول مفهوم تروریسم است؟

آیا فلسطینی هایی که از همه حقوق خود محروم شده اند و بدین وسیله پاسخ اسرائیل را می دهند، محکوم اند و در نتیجه باید تسلیم تجاوزگران اسرائیل شوند؟ و یا آنکه که منشأ این اقدامات خشونت بار را دولت متجاوز اسرائیل و کلاً دولت هایی که به ناحق مردم را از حق تعیین سرنوشت خود محروم کرده اند، دانست؟

ب. ترور در ادبیات اسلامی

در ادبیات اسلامی این واژه مترادف با کلمه «فتک» به معنای کشتن غافلگیرانه آورده شده است ^[۱۰۲]. از نظر فقه اسلامی می توان گفت:

1. کشتن انسان های بی گناه - از هر فرقه یا مذهب و در هر مکانی که باشد - حرام است. مقام معظم رهبری در خصوص حادثه ۱۱ سپتامبر نیویورک و واشنگتن و انهدام مرکز تجارت جهانی و پنتاگون - که منجر به کشتار انسان های بی گناه زیادی شده است - به حوادث اخیر آمریکا و دیدگاه اسلام در محکومیت هرگونه قتل عام در کشتار انسان های بی دفاع اعم از مسلمان، مسیحی و افراد دیگر، در هر مکان و با هر وسیله و سلاحی - اعم از بمب اتم، موشک دوربرد و سلاح های میکروبی و شیمیایی و یا هواپیمای مسافری و جنگی - از جانب هر سازمان یا کشوری و یا افراد نفوذی، اشاره تصریح کردند:

« تفاوتی ندارد که این کشتار در هیروشیما و یا ناکازاکی، در قانا و یا صبرا و شتیلا، در دیرپاسین و یا بوسنی و کوزوو، در عراق و یادر نیویورک و واشنگتن باشد.»

بر این اساس روایت منقول از رسول خدا «الایمان قید الفتک» و یا «الاسلام قید الفتک» ^[۱۰۳].

- به فرض صحت آن، مربوط به همین مورد است. البته اطلاق این روایت با توجه به ادله دیگر که خواهد آمد، مقید می شود.

2. افرادی به دلیل جرمی که مرتکب شده اند، مهدورالدم شناخته می شوند. کشتن این افراد براساس ضوابطی واجب می گردد. جرم آنها ممکن است شرکت در جنگ علیه مسلمین و نظام اسلامی باشد (کفار حربی) و یا توطئه علیه مقدسات اسلامی - مثلاً ناسزا گفتن به پیامبر و ائمه و یا اذیت و آزار آنان - و یا شرکت فعال در تحکیم پایه های حکومت طاغوتی و ستمگر که دست های آن به خون هزاران مسلمان بی گناه آلوده است.

این از مسلمات تاریخ اسلام است که رسول مکرم اسلام در جریان فتح مکه، پیش از آنکه لشکریان اسلام وارد شاهراه های مکه شوند، تمام فرماندهان را احضار نموده، خطاب به آنان فرمود: تمام کوشش من این است که فتح مکه بدون خونریزی صورت گیرد، لذا از کشتن افراد غیرمزمحم باید خودداری کنید؛ ولی باید ده نفر را هر کجا یافتید - ولو آن که به پرده های خانه خدا آویخته باشند - را دستگیر و بلافاصله اعدام کنید.

آن ده نفر عبارت بودند از: عکرمه ابن ابی جهل، هبار بن اسود، عبدالله بن سعد ابی سرح، مقیس صبابه لیثی، حویرث بن نفیل، عبدالله بن خطل، صفوان بن امیه، وحشی بن حرب (قاتل حمزه)، عبدالله بن الزبیری و حارث بن طلطله و چهار زن (از جمله آنان هند همسر ابوسفیان بود). دو نفر از آنان آوازخوان بوده و در مذمت رسول خدا سخنان زشت می گفتند.

تمام این افراد به نحوی مجرم

یا توطئه گر بودند و رسول خدا به حکم حکومتی، دستور قتل آنان را صادر فرمودند.^[۱۰۴]

نکته ای که بسیار حائز اهمیت است، ساز و کار اجرایی این مسأله است:

یکم. اصل این حکم، یک امر مخفی و پوشیده و سری نیست. هرگاه ولی امر مسلمین تشخیص دهد که فردی یا افرادی توطئه گر بوده و تحت تعقیب هستند و از کیفر اسلامی می گریزند و یا در دسترس حکومت اسلامی نیستند؛ به طور علنی و آشکار چنین دستوری را صادر خواهد کرد. همان گونه که رسول گرامی اسلام فرمان اعدام افراد یاد شده را به وسیله فرماندهان به تمام سربازان اعلام کرد،^[۱۰۵] از این رو هم همه لشکریان اسلام می دانستند که چه کسانی باید کشته شوند و هم کفار می دانستند که چه کسانی مهدورالدم هستند.^[۱۰۶]

این قضیه به معنای سلب امنیت از شهروندان حکومت اسلامی یا دیگران نیست؛ بلکه قاعده اولیه همانا حرمت جان، مال و ناموس و حفظ حقوق همه انسان ها - با هر مسلک و مذهب و اعتقادی - است؛ مگر آنکه مرتکب خیانت یا جرمی گردیده باشند. در این صورت نیز مسأله به روشنی بیان می شود.

حضرت امام به صراحت در مورد سلمان رشدی، این حکم را صادر نموده و فرمود: «به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می رسانم، مؤلف کتاب آیات

شیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر شده است، هم چنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می باشند. از مسلمانان غیور می خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند سریعاً آنان را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود شهید است «ان شاء الله». «ضمناً اگر کسی دست رسی به مؤلف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام او را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد».^[۱۰۷]

همان طور که مقام معظم رهبری در بحث خشونت قانونی و غیرقانونی، صریحاً متذکر شدند: اصل حکم ترور برخی از توطئه گران - که دور از دسترس محکمه و دادگاه اسلامی قرار می گیرند - در اسلام وجود دارد؛ ولیکن هر زمانی حاکم اسلامی بخواهد به چنین کاری اقدام کند، تصمیم خود را به طور علنی به مردم خواهد گفت؛ نه سری و به طور نجوا. دوم. در مواردی که نیاز به ضرب و جرح است، جز در ساب النبی یا ساب الائمه - چند نکته را باید مد نظر داشت: الف. همه موارد به اذن و اجازه رهبری آگاه اسلامی (پیامبر یا ائمه و یا در عصر غیبت، فقهای عظام) باید صورت پذیرد.^[۱۰۸]

ب. در زمان وجود حکومت اسلامی، خود حکومت - که در رأس آن فقیهی آگاه، عادل، مدیر و مدبر قرار دارد - اقدام قانونی به این امر خواهد نمود؛ ولی هنگامی که حکومت اسلامی و ولی فقیه نافذالرأی در سراسر بلاد وجود نداشته باشد، صدور اذن به وسیله هر یک از فقهای عظام ممکن است.

ج. این اجازه ممکن است به جمع یا گروه خاصی با تحدید موارد آن واگذار گردد، مثلاً اصل تلاش برای نابودی حکومت طاغوتی سابق و کارگزاران آن در

رأس برنامه های مبارزاتی فقیه شامخ و بی بدیل عصر؛ یعنی، حضرت امام خمینی(ره) قرار داشت.

سوم. در مسأله ناسزاگویی به رسول گرامی اسلام و ائمه و نیز حضرت صدیقه طاهره علیهاالسلام، حکمی جداگانه مقرر شده است^[۱۰۹].

خلاصه سخن آنکه اسلام با کشتار انسان های بی گناه با هر عنوان و نام - ترور یا غیرترور - و با هر انگیزه ای سیاسی یا مذهبی و ... و از هر فرقه ای که باشد - مسیحی، یهودی یا مسلمان - و در هر کجای عالم که باشند و با هر وسیله ای مخالف است؛ بلکه این کار جنایت است و باید محکوم و عامل آن مجازات گردد. اما در مورد اعدام های انقلابی که در زمان قبل از انقلاب انجام می گرفت، باید گفت که این اعدام ها دو نوع بودند:

الف. گروه هایی از آنان مانند هیأت مؤتلفه و فدائیان اسلام، پای بند به مسائل شرعی بوده و با مجتهدان و مراجع تقلید در ارتباط بودند و ترور آنها مستند به حکم مجتهدی واجد شرایط درباره مفسد بودن و واجب القتل بودن افرادی (مانند هژیر، کسروی، رزم آرا و ...) صورت گرفته است. که بالتبع این عمل موافق قوانین اسلامی و شرعی بوده است؛ چون فتوای مجتهد جامع شرایط از نظر قوانین اسلامی معتبر و حجت است.

ب. ترورهایی که برای اهداف صرف سیاسی یا و ... بدون هیچ پشتوانه فقهی و شرعی بوده (مانند ترورهایی که توسط مجاهدین خلق، کمونیست ها و ... انجام می شد)؛ از آنجا که براساس موازین و هنجارهای شرعی و ضوابط تعیین شده در

فقه اسلامی نبوده است، نمی تواند قطعا مورد قبول اسلام باشد.

عاشورا و انقلاب اسلامی

به چه دلیل ادعا می کنید که انقلاب اسلامی ایران متأثر از قیام امام حسین و فرهنگ عاشورا است؟ نقش آن در پیدایش، پیروزی و تداوم انقلاب اسلامی چیست؟

از دیدگاه بسیاری از اندیشمندان و متفکرانی که در زمینه تبیین علل و عوامل پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نظریه پردازی نموده اند، عامل مذهب از قوی ترین و اصلی ترین عواملی است که در پیدایش و پیروزی انقلاب اسلامی نقش بسزایی ایفا نموده است^[۱۱۰].

میشل فوکو فیلسوف مشهور فرانسوی و نظریه پرداز پست مدرنیسم، در تحلیل و بررسی عوامل انقلاب اسلامی از «معنویت گرایی سیاسی» نام می برد. به نظر او، روح انقلاب اسلامی در این حقیقت یافت می شود که ایرانیان از خلال انقلاب خود در جست و جوی ایجاد تحوّل و تغییر در خویش بودند. هدف اصلی آنان ایجاد یک تحول بنیادین در وجود فردی و اجتماعی، حیات اجتماعی و سیاسی و در نحوه تفکر و شیوه نگرش بود... آنان راه اصلاح را در اسلام یافتند. اسلام برای آنان هم دواي درد فردی و هم درمان بیماری ها و نواقص جمعی بود^[۱۱۱].

آصف حسین در کتاب «ایران اسلامی: انقلاب و ضد آن» بر این نکته تأکید

دارد که باید مطالعه انقلاب با توجه به عنصر ایدئولوژی، نقش اپوزیسیون اسلامی، مشروعیت، آموزش ها و خصوصاً رهبری صورت گیرد^[۱۱۲]. حامد الگار نیز در کتاب «ریشه های انقلاب اسلامی»؛ سه عامل «تشیع، رهبری امام خمینی(ره) و طرح اسلام به عنوان یک ایدئولوژی» را به عنوان ریشه های انقلاب مطرح می کند^[۱۱۳].

از سوی دیگر مروری بر ادبیات سیاسی رایج در روند وقوع انقلاب اسلامی، شعارها، سخنرانی ها و بیانیه های انقلابیان و رهبران نهضت، بیانگر این واقعیت است که از میان عناصر مذهبی، «فرهنگ عاشورا و نهضت امام حسین»، نقش بسزایی در این زمینه ایفا نموده است. مؤلفه های فرهنگ و تعالیم عاشورا عبارت اند از:

1. فرهنگ شهادت،

2. فرهنگ مبارزه مستمر حق با باطل،

3. فرهنگ طاغوت ستیزی و طاغوت زدایی،

4. اصل پیروی از رضای خدا و مصالح مسلمین،

5. فرهنگ پیشگیری از جرم و فساد قبل از وقوع آن در فرهنگ نظارت عمومی و امر به معروف و نهی از منکر^[۱۱۴].

این مؤلفه ها در پیدایش و پیروزی انقلاب اسلامی، نقش و تأثیر بسزایی داشته و حفظ و تداوم انقلاب اسلامی نیز در گرو حرکت در این چارچوب می باشد. اکنون جهت آگاهی بیشتر بحث را در چند محور با کمی تفصیل بیشتر پی می گیریم:

یک. تأثیر فرهنگ عاشورا در پیدایش انقلاب اسلامی

1. تأثیر بر اهداف و انگیزه های انقلابیان

هدف و انگیزه مردم ایران از انقلاب اسلامی، نابودی ظلم، استبداد و استکبار و برپایی حکومت عدل الهی و اجرای احکام اسلامی به عنوان «معروف» و جلوگیری از وابستگی به اجانب و بیگانگان به عنوان «منکر» بود. اینها همان انگیزه و هدف امام حسین از قیام عاشورا بود آنجا که می فرماید: «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی اريد ان آمر بالمعروف و انهى عن المنکر و اسير بسيرة جدی و ابی علی ابن ابی طالب.»

اگر یزید بن معاویه تجاهر به فسق و فجور داشت، خاندان پهلوی نیز همان گونه عمل می کردند و به عنوان نمونه باید گفت: اسلام زدایی را تا آنجا رساندند که به طور رسمی تاریخ هجرت پیامبر اکرم را به تاریخ شاهنشاهی تبدیل کردند: امام راحل(ره) درباره تأثیر عاشورا بر اهداف و انگیزه های انقلاب اسلامی می فرماید: «حضرت سید الشهداء به همه آموخت که در مقابل ظلم، در مقابل ستم، در مقابل حکومت جائز چه باید کرد.»^[۱۱۵]

برخی از علمای اسلامی بر این عقیده اند که مهم ترین انگیزه امام حسین از این قیام، ایجاد حکومت اسلامی بوده است. امام خمینی(ره)، در این زمینه می فرماید: «زندگی سیدالشهدا، زندگی حضرت صاحب، زندگی همه انبیای عالم، همه انبیا - از اول، از آدم تا حالا - همه شان این معنا بوده است که در مقابل حکومت جور، حکومت عدل را می خواستند درست کنند.»^[۱۱۶]

ازاین رو یکی از مهم ترین شعارهای انقلابیون انقلاب، این بود :

«نهضت ما حسینی، رهبر ما خمینی»

2. تأثیر بر رهبری انقلاب

وجود رهبری حسین گونه همچون امام خمینی، یکی از مهم ترین تأثیرات نهضت عاشورا در پیدایش انقلاب اسلامی بود. مردم ایران، صلابت، شهامت، شجاعت، قاطعیت، سازش ناپذیری و روح حماسی حضرت امام حسین را در شخصیت امام خمینی(ره) متجلی می دیدند و شرایطی که امام حسین برای رهبر و حاکم جامعه اسلامی توصیف می نمود، در او می یافتند.

شعار انقلابیان «خمینی، خمینی تو وارث حسینی» مبین این امر است.

3. تأثیر بر شیوه مبارزه

در فرهنگ مکاتب مادی نباید مشت به نبرد با درفش برود؛ اما مردم ایران تحت تأثیر نهضت عاشورا، روحیه شهادت طلبی امام حسین و اصحابش را در خاطره ها مجدداً تکرار می کردند. هنگامی جوانان انقلابی با شعارهای «الله اکبر» و «توپ، تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد...» با تانک ها و مسلسل های رژیم ستم شاهی مقابله می نمودند، امام راحل می فرمود:

« کیفیت مبارزه را اینکه قیام در مقابل یک حکومت قلدری که همه جا را در دست دارد، با یک عده معدود باید چه طور باشد، اینها چیزهایی است که حضرت سیدالشهدا به ملت آموخته است^[۱۱۷]. »

مردم از فرد ستیزی به دور بوده و تحت تأثیر رأفت اسلامی و با الهام از سیره

امام حسین با دشمنان خود (مانند حر بن یزید ریاحی و...) با شعار «گل در مقابل گلوله»، فریاد می زدند: «ارتش ایران حسینی شده، رهبر ایران خمینی شده^[۱۱۸]. »

4. تأثیر از طریق ایام و اماکن عزاداری

ایام عزاداری امام حسین و اماکن - از قبیل مساجد، تکایا و خیمه های عزاداری امام حسین - به عنوان مهم ترین زمان و مکان برای فعالیت نیروهای انقلاب و بیداری مردم از مفاسد حکومت پهلوی و سازمان دهی آنان برای راهپیمایی، تظاهرات و فعالیت های انقلابی، محسوب می گردید.

اساساً در طول دو ماه محرم و صفر در سال اوج گیری انقلاب اسلامی، نقطه اوج آن؛ یعنی، همان تاسوعا و عاشورای حسینی بود که به کلی پایه های اسلامی رژیم ستم شاهی لرزید.

سران ساواک در تحلیل های درون سازمانی خود گفته بودند: اگر ما بتوانیم ماه محرم را به خوبی پشت سر بگذاریم، رژیم پهلوی ماندنی است و همه دیدیم که بعد از اربعین حسینی در سال ۱۳۹۹ ه. ق رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در کمتر از یک ماه ساقط شد^[۱۱۹].

دو. تأثیر فرهنگ عاشورا در پیروزی انقلاب اسلامی

با مروری بر مقاطع سرنوشت ساز در پیروزی انقلاب اسلامی، مشخص می شود که نقطه آغازین آنها از ایام عزاداری امام حسین و با الهام از آموزه های نهضت عاشورا بود:

1. قیام ۱۵ خرداد - که نقطه عطفی در تاریخ انقلاب شمرده می شود - به دنبال سخنرانی شدیدالحن حضرت امام(ره)

در بعدازظهر عاشورا (۱۳ خرداد ۱۳۴۲) به وقوع پیوست. ایشان در مورد قیام ۱۵ خرداد فرمود:

«ملت عظیم الشان در سالروز این قیام فاجعه انفجار آمیزی که مصادف با ۱۵ خرداد ۴۲ بود، با الهام از عاشورا آن قیام کوبنده را به بار آورد. اگر عاشورا و گرمی و شور انفجاری آن نبود، معلوم نبود چنین قیامی بدون سابقه و سازماندهی، واقع شود»^[۱۲۰].

17. 2. شهريور نیز یکی از مقاطع مهم انقلاب بود که تحت تأثیر عاشورا و فرهنگ آن شکل گرفت: «۱۷ شهريور مکر عاشورا و میدان شهدا مکرر کربلا و شهدای ما مکرر شهدای کربلا و مخالفان ملت ما مکرر یزید و وابستگان او هستند»^[۱۲۱].

3. اعلامیه تاریخی امام خمینی(ره) در روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ مبنی بر شکستن کودتا و حکومت نظامی رژیم - که تصمیم داشتند رهبران اصلی انقلاب را دستگیر کرده، و به زعم خویش به انقلاب برای همیشه پایان دهند - عملاً نوعی حماسه عاشورایی محسوب می شد.

مردم تحت تأثیر اعلامیه و فرمان حسین زمان خویش، به خیابان ها ریخته و توطئه های رژیم را درهم شکستند. امام راحل در این زمینه می فرماید:

« اگر قیام حضرت سیدالشهدا نبود، امروز هم ما نمی توانستیم پیروز بشویم. تمام این وحدت کلمه ای که مبدأ پیروزی ما شد، برای خاطر این مجالس عزاداری مجالس سوگواری و این مجالس تبلیغ و ترویج اسلام شد»^[۱۲۲].

سه. تأثیر فرهنگ عاشورا بر حفظ و تداوم انقلاب اسلامی

فرهنگ عاشورا نه تنها عامل پیدایش اصل انقلاب و زمینه ساز پیروزی آن در مراحل مختلف بوده است؛ بلکه همین فرهنگ عامل اساسی حفظ و تداوم انقلاب اسلامی نیز محسوب می گردد.

اگر انقلاب اسلامی بخواهد بر مبنای آن فرهنگی که شکل گرفته است تداوم یابد؛ باید توجه مستمری به همان فرهنگ داشته باشد: روحیه شهادت طلبی، آزادی و شرف، عزت نفس، مبارزه با فروع ظلم و ستمگری، مخالفت با تخطی از احکام اسلام و ... در عرصه های مختلف سیاست خارجی و روابط با دیگر کشورها و نیز عرصه سیاست داخلی - از سیاست گذاری در ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره گرفته تا بخش های اجرایی و ... همه باید پایبند به آموزه های نهضت امام حسین و فرهنگ عاشورا باشند. اگر انقلاب اسلامی توانسته است از کلیه توطئه ها جان سالم به در برد؛ اگر جنگ تحمیلی هشت ساله - که از سوی تمامی قدرت های جهانی پشتیبانی می شد - نتوانست این انقلاب مردمی و اسلامی را از پای درآورد؛ اگر تهدیدهای دشمنان اسلام، امپریالیسم تبلیغاتی، محاصره اقتصادی، کودتای نظامی و ... هیچ کدام کوچک ترین خللی در عزم و اراده نظام اسلامی وارد نکرده است، همه و همه به دلیل همان فرهنگ عاشورایی ملت ایران بوده است»^[۱۲۳].

امام خمینی(ره) در این زمینه می فرماید:

«این محرم را زنده نگه دارید. ما هر چه داریم از این محرم است. از این قتل سیدالشهدا است و شهادت او است. ما باید به عمق این شهادت و تأثیر این

شهادت در عالم برسیم و توجه کنیم که تأثیر او هم امروز هم هست. اگر این مجالس وعظ و خطابه و عزاداری و اجتماعات سوگواری نبود، کشور ما پیروز نمی شد. همه در تحت بیرق امام حسین قیام کردند. الان هم می بینید که در جبهه ها وقتی که نشان می دهند آنها را، همه با عشق امام حسین است که دارند جبهه ها را گرم نگه می دارند^[۱۲۴].»

ایشان در جای دیگر می فرماید:

« فداکاری حضرت سیدالشهدا است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است ... باید بدانید که اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند، باید این نهضت ها را حفظ کنید^[۱۲۵].»

بخش چهارم - فلسفه عزاداری

فلسفه عزاداری

فلسفه عزاداری بر اهل بیت و فواید آن چیست؟

فلسفه و حکمت عزاداری را می توان در امور ذیل، رهیابی کرد:

الف. محبت و دوستی: قرآن و روایات، دوستی خاندان رسول اکرم و اهل بیت را بر مسلمانان واجب کرده است^[۱۲۶]. روشن است که دوستی لوازمی دارد و محبّ صادق، کسی است که شرط دوستی را - چنان که باید و شاید - به جا آورد. یکی از مهم ترین لوازم دوستی، هم دردی و هم دلی با دوستان در مواقع سوگ یا شادی آنان است^[۱۲۷]؛ از این رو در احادیث، بر برپایی جشن و سرور در ایام شادی اهل بیت و ابراز حزن و اندوه در مواقع سوگ آنان، تأکید فراوان شده است.

حضرت علی در روایتی می فرماید :

«یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا»^[۱۲۸]؛ «شیعه و پیروان ما در شادی و حزن ما شریک اند.»

امام صادق نیز فرمودند: «شیعتنا جزء منا خُلِقُوا مِن فَضْلِ طِينَتِنَا يَسُوؤُهُمْ مَا يَسُوْنَا و يَسْرُّهُمْ مَا يَسْرُنَا»^[۱۲۹]؛ «شیعیان ما پاره ای از خود ما بوده و از زیادی گل ما خلق شده اند؛ آنچه که ما را بدحال یا خوشحال می سازد، آنان را بدحال و خوشحال می گرداند.»

این وظیفه عقلانی و شرعی، ایجاب می کند که در ایام عزاداری اهل بیت، حزن و اندوه خود را به «زبان حال»؛ یعنی، با اشک، آه و ناله و زاری، از نظر خوراک، با کم خوردن و کم آشامیدن مانند افراد غم زده^[۱۳۰] و از نظر پوشاک، با پوشیدن لباسی که از حیث جنس و رنگ و نحوه پوشش در عرف، حکایت گر اندوه و ناراحتی است، آشکار سازیم.

ب. انسان سازی: از آنجا که در فرهنگ شیعی، عزاداری باید از سر معرفت و شناخت باشد؛ هم دردی با آن عزیزان، در واقع یادآوری فضایل، مناقب و آرمان های آنان بوده و بدین شکل، آدمی را به سمت الگوگیری و الگوپذیری از آنان سوق می دهد.

فردی که با معرفت در مجالس عزاداری، شرکت می کند؛ شعور و شور، شناخت و عاطفه را درهم می آمیزد و در پرتو آن، انگیزه ای قوی در او پدیدار گشته و هنگام خروج از مراسم عزاداری، مانند محبی می شود که فعّال و شتابان، به دنبال پیاده کردن اوصاف محبوب در وجود خویشتن است.

ج. جامعه سازی: هنگامی که مجلس عزاداری، موجب انسان سازی گشت؛ تغییر درونی انسان به عرصه جامعه نیز کشیده می شود و آدمی می کوشد تا آرمان های اهل بیت را در جامعه حکم فرما کند. به بیان دیگر، عزاداری بر اهل بیت؛ در واقع با یک واسطه زمینه را برای حفظ آرمان های آنان و پیاده کردن آنها فراهم می سازد. به همین دلیل می توان گفت: یکی از حکمت های عزاداری، ساختن جامعه براساس الگوی ارائه شده از سوی اسلام است.

د. انتقال دهنده فرهنگ شیعی به نسل بعد: کسی نمی تواند منکر این حقیقت شود که نسل جدید در سنین کودکی، در مجالس عزاداری با فرهنگ اهل بیت آشنا می شوند. به راستی عزاداری و مجالس تعزیه، یکی از عناصر و عوامل برجسته ای است تا آموزه های نظری و عملی امامان راستین، به نسل های آینده منتقل شود. مراسم عزاداری، به دلیل قالب و محتوا، بهترین راه برای تعلیم و تربیت نسل جدید و آشنایی آنان با گفتار و کردار اهل بیت است.

عزاداری در روایات

آیا در مورد برپایی مراسم عزاداری برای اهل بیت روایتی وجود دارد؟

روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ به سه روایت درخصوص توصیه ائمه به برپایی مراسم عزاداری برای اهل بیت بسنده می کنیم:

1. امام صادق فرمودند: «رحم الله شیعتنا، شیعتنا و الله هم المؤمنون فقد و الله شرکونا فی المصیبة بطول الحزن والحسرة»^[۱۳۱]؛ «خداوند شیعیان ما را مشمول رحمت خویش سازد. به خدا قسم، شیعیان ما همان مؤمنین اند، آنان به خدا قسم! با حزن و حسرت طولانی خویش [در عزای ما] شریک و همدرد مصیبت های ما خاندانند.»

2. امام رضا می فرماید: «من تذکر مصابنا و یکی لما ارتکب منا کان معنا فی درجتنا یوم القیامة، و من ذکر بمصابنا فبکی و ابکی لم تبک عینه یوم تبکی العیون و من جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب»^[۱۳۲]؛ «کسی که متذکر مصایب ما شود و به جهت ستم هایی که بر ما وارد شده گریه کند، در روز قیامت با ما خواهد بود و مقام و درجه ما را خواهد داشت و کسی که مصیبت های ما را بیان کند و خود بگرید و دیگران را بگریاند؛ در روزی که همه چشم ها گریان است، چشم او نگرید و هر کسی در مجلسی بنشیند که در آن مجلس، امر ما را زنده می کنند؛ روزی که قلب ها می میرند، قلب او نخواهد مرد.»

3. امام صادق به فضیل فرمود: «تجلسون و تحدّثون؟ قال: نعم جعلت فداک، قال: ان تلك المجالس احبها فاحیوا امرنا یا فضیل، فرحم الله من احیی امرنا یا فضیل من ذکرنا او ذکرنا عنده فخرج من عینه مثل جناح الذباب غفرالله له ذنوبه و لو کانت اکثر من زبد البحر»^[۱۳۳]؛ «آیا مجالس عزا برپا می کنید و از اهل بیت و آنچه بر آنان گذشته است، صحبت می کنید؟ فضیل گفت: آری قربانت گردم، امام فرمود: این گونه مجالس را دوست دارم پس امر ما را زنده گردانید که هرکس امر ما

را زنده کند مورد لطف و مرحمت خدا قرار می گیرد. [ای [فضیل: هر کس از ما یاد کند، یا نزد او از ما یاد کنند و به اندازه بال مگسی اشک بریزد، خدا گناهانش را می آمرزد اگر چه بیش از کف دریا باشد.»

پیشینه عزاداری

آیا عزاداری برای امام حسین، در زمان امامان سابقه دارد؟

بلی، در اینجا تنها به ذکر نمونه های اندکی از آنچه که در تاریخ نقل شده، بسنده می کنیم:

1. عزاداری بنی هاشم در ماتم سیدالشهدا؛ از امام صادق روایت شده است: «پس از حادثه عاشورا هیچ بانویی از بانوان بنی هاشم، سرمه نکشید و خضاب ننمود و از خانه هیچ یک از بنی هاشم دودی که نشانه پختن غذا باشد، بلند نشد تا آنکه ابن زیاد به هلاکت رسید. ما پس از فاجعه خونین عاشورا پیوسته اشک بر چشم داشته ایم.»^[۱۳۴]

2. عزاداری امام سجاد؛ حزن امام سجاد بر آن حضرت به صورتی بود که دوران زندگی او، همراه با اشک بود. عمده اشک آن حضرت بر مصایب سیدالشهداء بود و آنچه بر عموها، برادران، عموزاده ها، عمه ها و خواهرانش گذشته بود تا آنجا که وقتی آب می آوردند تا حضرت میل کند، اشک مبارک شان جاری می شد و می فرمود: چگونه بیاشامم در حالی که پسر پیامبر را تشنه کشتند؟^[۱۳۵]! و می فرمودند: «هرگاه شهادت اولاد فاطمه زهرا علیهاالسلام را به یاد می آورم گریه ام می گیرد»^[۱۳۶].

امام صادق به زراره فرمود: «جدم علی بن الحسین هرگاه حسین بن علی را به یاد می آورد، آن قدر اشک می ریخت که محاسن شریفش پر از اشک می شد و بر گریه او حاضران گریه می کردند»^[۱۳۷].

3. عزاداری امام محمد باقر؛ امام باقر در روز عاشورا برای امام حسین مجلس عزا برپا می کرد و بر مصایب آن حضرت گریه می کردند. در یکی از مجالس عزا، با حضور امام باقر کمیت شعر می خواند، وقتی به اینجا رسید که: «قتیل بالطف...»، امام باقر گریه زیاد کرده، فرمودند: «ای کمیت! اگر سرمایه ای داشتیم در پاداش این شعرت به تو می بخشیدیم؛ اما پاداش تو همان دعایی است که رسول خدا درباره حسان بن ثابت فرمودند که همواره به جهت دفاع از ما اهل بیت، مورد تأیید روح القدس خواهی بود»^[۱۳۸].

4. عزاداری امام صادق؛ امام موسی کاظم می فرماید: «چون ماه محرم فرا می رسید، دیگر پدرم خندان نبود؛ بلکه اندوه از چهره اش نمایان می شد و اشک بر گونه اش جاری بود، تا آنکه روز دهم محرم فرا می رسید. در این روز مصیبت و اندوه امام به نهایت می رسید. پیوسته می گریست و می فرمود: امروز، روزی است که جدم حسین بن علی به شهادت رسید»^[۱۳۹].

5. عزاداری امام موسی کاظم؛ از امام رضا نقل شده است که فرمود: «چون ماه محرم فرا می رسید، کسی پدرم را خندان نمی دید و این وضع ادامه داشت تا روز عاشورا؛ در این روز پدرم را اندوه و حزن و مصیبت فرا می گرفت و می گریست و می گفت: در چنین روزی حسین را که درود خدا بر او باد، کشتند»^[۱۴۰].

6. عزاداری امام رضا؛ گریه امام رضا در حدی بود که فرمودند: «همانا روز مصیبت امام حسین، پلک چشمان ما را مجروح نموده و اشک ما را جاری ساخته است»^[۱۴۱].

دعبل خدمت حضرت رضا آمد. آن حضرت درباره شعر و گریه بر سیدالشهدا کلماتی چند فرمودند؛ از جمله اینکه: «ای دعبل! کسی که بر مصایب جدم حسین گریه کند، خداوند گناهان او را می آمرزد. آنگاه حضرت بین حاضران و خانواده خود پرده ای زدند تا بر مصایب امام حسین اشک بریزند.»

سپس به دعبل فرمودند: «برای امام حسین مرثیه بخوان، که تا زنده ای تو ناصر و مداح ما هستی، تا قدرت داری از نصرت ما کوتاهی مکن». دعبل در حالتی که اشک از چشمانش می ریخت، قرائت کرد:

أفأطم لوخلت الحسين مجد لا

و قد مات عطشانا بشط فرات

صدای گریه امام رضا و اهل بیت آن حضرت بلند شد^[۱۴۲].

7. عزاداری امام زمان(عج)؛ بنابر روایات، امام زمان(عج) در زمان غیبت و ظهور بر شهادت جدّشان گریه می کنند. آن حضرت خطاب به جد بزرگوارشان سیدالشهدا می فرمایند:

« فلئن اُخرتنی الدهور و عاقنی عن نصرک المقدور، و لم اکن لمن حاربک محارباً و لمن نصب لک العداوة مناصباً فلأنذبنک صباحاً و مساءً و لابیکن لک بدل الدموع دماً، حسرةً علیک و تأسفاً علی ما دهاک^[۱۴۳] »؛ «اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت و دور ماندم از یاری تو و نبودم تا با دشمنان تو جنگ کنم و با بدخواهان تو پیکار نمایم؛ هم اکنون هر صبح و شام بر شما اشک می ریزم و به جای اشک در مصیبت شما خون از دیده می بارم و آه حسرت از دل پر درد بر این ماجرا می کشم.»

در سوگ تو با سوز درون می گریم

از نیل و فرات و شط، فزون می گریم

گر چشمه چشم من، بخشکد تا حشر

از دیده به جای اشک، خون می گریم^[۱۴۴]

عزاداری و دوران صفویه

آیا مراسم عزاداری از دوران صفویه رواج یافت؟

عزاداری بر امام حسین از زمان شهادت او بوده است؛ ولی تا زمان آل بویه (در سال ۳۵۲ ق) این عزاداری مخفی بود. قبل از قرن چهارم، عزاداری برای امام حسین، علنی نبود و نهانی در خانه ها انجام می گرفت؛ اما در نیمه دوم قرن چهارم، سوگواری در روز عاشورا آشکار و در کوچه و بازار انجام می یافت. عموم مورخان اسلامی - مخصوصاً مورخانی که وقایع را به ترتیب سنواتی نوشته اند؛ از قبیل ابن الجوزی در کتاب منتظم و ابن اثیر در کتاب الكامل و ابن کثیر در کتاب

البدایة و النهایة و یافعی در مرآت الجنان و ذهبی و دیگران - در ضمن ذکر وقایع سال 352 و سال های بعد از آن، کیفیت عزاداری شیعه را در روز عاشورا نوشته اند.

از جمله ابن الجوزی گفته است: در سال ۳۵۲ معزالدوله دیلمی، دستور داد مردم در روز عاشورا جمع شوند و اظهار حزن کنند. در این روز بازارها بسته شد، خرید و فروش موقوف گردید، قصابان گوسفند ذبح نکردند، هریسه پزها، هریسه (حلیم) نپختند، مردم آب ننوشتند، در بازارها خیمه به پا کردند و به رسم عزاداری بر آنها پلاس آویختند، زنان به سر و روی خود می زدند و بر حسین ندبه می کردند^[۱۴۵].

به قول همدانی: در این روز، زنان، موی پریشان در حالی که [به رسم عزاداری] صورت های خود را سیاه کرده بودند، در کوچه ها به راه افتادند و برای عزای امام حسین سیلی به صورت خود می زدند^[۱۴۶].

بنا بر گفته شافعی: این نخستین روزی بود که برای شهیدان کربلا سوگواری می شد^[۱۴۷]. این کثیر در ضمن وقایع سال ۳۵۲ گفته است: که اهل تسنن قدرت منع شیعه را از این اعمال نداشتند؛ زیرا شماره شیعه بسیار و نیروی حکومت نیز با ایشان بود.

از سال ۳۵۲ تا اواسط قرن پنجم - که آل بویه از میان رفتند، در بیشتر سال ها مراسم عاشورا به ترتیب مزبور، کم و بیش انجام می گرفت و اگر عاشورا با عید نوروز یا مهرگان مصادف می گردید، انجام مراسم عید را به تأخیر می انداختند^[۱۴۸].

در همین سال ها که فاطمیّه و اسماعیلیّه، تازه مصر را به تصرف آورده و شهر قاهره را بنا نهاده بودند، مراسم عاشورا در مصر انجام می یافت. بنا بر نوشته مقریزی: در روز عاشورای ۳۶۳، جمعی از شیعه مطابق معمول خود (از این جمله معلوم می شد که مراسم مزبور در سال های قبل نیز معمول بوده است)، به مشهد کلثوم، و نفیسه (از فرزندان امام حسن) رفتند و در آن دو مکان، شروع به نوحه گری و گریه بر امام حسین کردند. مراسم عاشورا در زمان فاطمیان هر سال برپا می شد: بازارها را می بستند و مردم دسته جمعی در حالی که با هم ابیاتی در مصیبت کربلا می خواندند و نوحه گری می کردند؛ به مسجد جامع قاهره می رفتند^[۱۴۹].

بعد از آن به دلیل در انزوا قرار گرفتن تشیع، مراسم عزاداری خیلی علنی نبود، هر چند وضعیت بهتر از قبل زمان آل بویه بود. آنچه از بعضی منابع به دست می آید - خصوصاً کتاب روضه الشهداء کاشفی - قبل از زمان صفویه نیز مجالس سوگواری برای اباعبدالله برپا می شده است^[۱۵۰]. پس از صفویه به دلیل ترویج تشیع، عزاداری شکل عام و علنی تری به خود گرفت.

عزاداری در زمان پیامبر(ص)

آیا شیوه های عزاداری که در زمان صدر اسلام وجود نداشته است، یک نوع بدعت گذاری در دین نیست؟

یکم. باید توجه کرد که شیوه های عزاداری، غیر از ماهیت عزاداری است. در واقع عزاداری یک اصلی است که به گونه های متفاوت و در شکل های مختلف، ظهور می کند؛ بنابراین آنها صرفاً یک ابزارند نه بیشتر.

دوم. ابزار و اظهار ماهیت باید با محتوای عزاداری و مغز پیام متناسب باشد؛ به صورتی که بتواند با بهترین، شیواترین، نافذترین و نافع ترین وجهی، پیام و درس و آموزه را به دیگران منتقل کند. به بیان دیگر، باید لباسی باشد که به قامت آن

راست آید؛ نه کوچک تر و نه بزرگتر. اگر کوچک باشد، که همه پیام را پوشش نمی دهد و اگر بزرگ تر باشد، ذهن مخاطب را منحرف می کند و او را از اصل فهم حقیقت باز می دارد.

سوّم. می توان برای ابلاغ محتوای پیام، از ابزارهایی که در فرهنگ و تمدن ملل گوناگون وجود دارد سود جست و آنها را به خدمت گرفت؛ چنان که اسلام زبان اردو را در هند به خدمت گرفت و آن را ابزاری برای صدور اسلام به شبه قاره قرار داد. یا فلسفه را از یونان گرفت و آن را در خدمت آموزه های وحیانی گذاشت و ...

چهارم. اسلام به آداب و رسوم ملل تا زمانی که با آموزه های اصلی و گوهر اسلام در تضاد و تهاوت نباشد، احترام گذاشته و هیچ منعی نسبت به آنها روا نمی دارد؛ مثلاً اسلام هیچ گاه برای زبان و رنگ لباس و کیفیت غذای ملل مختلف، فنون، صنایع و علوم - مادامی که با روح اسلام منافات نداشته باشد - محدودیتی قائل نیست.

با توجه به آنچه گفته شد، از دیدگاه اسلام «عزاداری و سوگواری» اهل بیت، می تواند در قالب ها، فرم ها و ابزاری که در میان ملل و اقوام مختلف مرسوم بوده، محقق شود و به شیوه های گوناگون تجلّی یابد. این تا زمانی است که قالب ها؛ شکل ها، شیوه ها و گونه ها، به اصل پیام و محتوا لطمه وارد نسازد؛ بلکه به بهترین نحو پیام را در ذهن و جان مخاطب جای دهد. از این رو استفاده از شیوه های عزاداری که در زمان صدر اسلام نبوده (مانند زنجیرزنی، سینه زنی، تعزیه و ...) نه تنها بدعت در دین نیست؛ بلکه مددکار اسلام بوده و می تواند در حد خود، شعارهای عاشورا و اهل بیت را به گوش انسان معاصر رسانده و قلب او را به سمت باور بدان ها سوق دهد.

در هر حال تأکید می کنیم که این ها تنها ابزارند نه بیشتر و باید همواره جنبه ابزاری آنها حفظ شود؛ نه آن که خدای ناکرده ابزار بر جان مسأله فائق آید! ابزار تنها پلی برای گذشتن و رسیدن به بن و مایه مطلب است و هیچ گاه هدف اولی نمی باشد. آنچه گاهی مشاهده می شود، متأسفانه همین قصه تلخ است که عده ای از روی نادانی، به ظاهر بیش از باطن اهمیت می دهند و اصل موضوع را مغفول می گذارند.

عزاداری امامان(ع)

چرا عزاداری سایر امامان، مانند عزاداری امام حسین نیست؟

این به دلیل گستره کمی و کیفی واقعه عاشورا است. وضعیت خاص جهان اسلام و مسلمانان، حالات حاکمان مسلمان و ظلم های فراوان آنان، در بند کشیده شدن انسانیت و آزادی، تحقیر امت اسلامی، سلب امنیت، تشدید ظلم علیه شیعیان، فراموشی آموزه هایی چون امر به معروف و نهی از منکر، شیوع بدعت ها و ورود آنها به دین، اخلاق در وحدت مسلمانان، فراموشی اخلاق اسلامی و

انسانی و ... از یک سو و موقعیت ویژه اباعبدالله از جهت مظلومیت و تنهایی، کیفیت برخورد مسلمانان به ظاهر دوست با حضرت، نوع جنگ و برخورد فیزیکی با آن حضرت و اصحاب و اهل و عیالش، آموزه ها و درس های تربیتی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دینی به خصوص امام حسین از سوی دیگر؛^[۱۵۱] همه و همه شکل خاصی به این حادثه داده است که ابعاد گوناگون، پیچیده و ژرف آن، موضوعات و مسائل فراوانی را برای تحقیق و پژوهش فراوی محققان قرار داده است و این با توجه به وجود هزاران کتابی است که تاکنون در زمینه این رویداد، به نگارش درآمده است.

حضرت رسول امام علی، حضرت زهرا علیها السلام، امام حسن مجتبی و معصومان پس از اباعبدالله؛ به دلیل همین ویژگی های خاص و منحصر به فرد قصه کربلا، این همه بر احیای یاد کرد آن در قالب عزاداری تأکید فرموده اند^[۱۵۲].
به هر روی نفس حوادث عاشورا و ابعاد گوناگون آن، آن را واقعه ای بی نظیر در تاریخ ساخته است؛ چنان که امام صادق فرمود: «لا یوم کیومک یا اباعبدالله^[۱۵۳]» و روشن است که نکوداشت هر واقعه ای، به گستردگی آن بستگی دارد و چون حادثه عاشورا چنین است، عزاداری آن نیز کما و کیفاً با عزاداری برای واقعه های دیگر قابل مقایسه نیست.

فلسفه سیاه پوشی

فلسفه سیاه پوشی در ایام عزاداری چیست؟

رنگ سیاه از جهات گوناگون، آثار و خواص مختلف دارد و به اعتبار هر یک از این خواص، در مورد یا مواردی خاص، فرد یا گروهی مخصوص برای منظور ویژه خویش از آن بهره می گیرند. رنگ سیاه از جهتی رنگ پوشش است؛ یعنی، رنگ تیره سبب استتار و اختفا می گردد و گاه برای چنین امری به کار گرفته می شود^[۱۵۴].

رنگ سیاه از جهت دیگر، رنگ هیبت و تشخص است و ازاین رو، لباس رسمی شخصیت ها نوعاً سیاه یا سرمه ای سیر است، و در نقل های تاریخی موارد فراوانی را می توان یافت که برای نشان دادن هیبت و تشخص فرد، گروه، حکومت یا مسأله ای از این رنگ استفاده می شده است^[۱۵۵].

یکی دیگر از خواص و آثار رنگ سیاه، آن است که این رنگ به صورت طبیعی، رنگی حزن آور و دلگیر و مناسب عزا و ماتم است. از همین رو، بسیاری از مردم جهان، از این رنگ به عنوان اظهار غم و اندوه از مرگ دوستان و عزیزان خود سود می جویند.

اما باید توجه داشت که انتخاب رنگ سیاه در ایام سوگواری - علاوه بر نکته فوق - علتی منطقی - عاطفی نیز دارد و آن عبارت است از این حقیقت که کسی که در ماتم عزیزان خویش، جامه سیاه می پوشد و در و دیوار را سیاهپوش می کند، با این عمل می خواهد بگوید و بفهماند که: «تو، مایه روشنی چشم من و در حکم فروغ دیدگان من بودی و دفن پیکر تو در دل خاک بسان افول ماه و خورشید در چاه مغرب، سینه حیات و زندگی را در چشمم تیره و تار ساخته و زمین و زمان را در سیاهی و ظلمت فرو برده است.»

چنان که حضرت زهرا علیها السلام در روز هشتم رحلت حضرت رسول بر سر قبر آن حضرت رفت و فریاد برآورد: «یا ابتاه انقطع بک الدنیا بانوارها و زوت زهرتها و کانت ببهجتک زاهره فقد اسود نهارها، فصار یحکی حنادسها رطبها و یابسها ... و الأسی لازمنا^[۱۵۶]»؛ «ای پدر! تو رفتی و با رفتن تو، دنیا روشنی های خویش را از ما برگرفت و نعمت و خوشی اش را از ما دریغ کرد. جهان، به حسن و جمال تو، روشن و درخشان بود [ولی اکنون با رفتن تو] روز روشن آن سیاه گشته و تر و خشکش حکایت از شب های بس تاریک دارد ... و حزن و اندوه، همواره، ملازم ما است.»...

بی مهر رخت، روز مرا نور نمانده است

و ز عمر، مرا جز شب دیجور نمانده است

بنابراین، سیاه پوشی، به دلیل رمز و رازی که در این رنگ نهفته است؛ به عنوان یک رسم طبیعی و سنت منطقی نشان حزن و اندوه دارد و پیروان اهل بیت در ایام عزاداری، لباس سیاه بر تن می کنند؛ زیرا لباس سیاه، نشانه عشق و دوستی به ساحت آنان، اعلام جانبداری از سرور آزادگان، در جبهه ستیز حق و باطل و اظهار تیره شدن آفاق حیات معنوی است^[۱۵۷].

لباس مشکین در عزاداری امامان نور - خصوصاً سالار شهیدان - جسمی تیره، ولی جانی روشن دارد. در ظاهر سیاه است ولی در باطن سپید و چه خوش گفته است شیخ محمود شبستری در گلشن راز:

سیاهی گر بدانی نور ذات است

به تاریکی درون، آب حیات است

چه می گویم، که هست این نکته باریک

شب روشن میان روز تاریک

پیشینه سیاه پوشی

آیا سیاه پوشی در میان ملل دیگر رایج است؟ آیا سیاه پوشی از سوی عباسیان یا اعراب پس از اسلام به ایران منتقل شده است و در تمدن ایران چنین چیزی وجود ندارد؟

یکم. سیاه پوشی، سنت منطقی بشر، در طول تاریخ بوده است؛ از ایران باستان گرفته تا یونان و اعراب جاهلیت.

دوم. سیاه پوشی از سوی عباسیان یا اعراب پس از اسلام، به ایران منتقل نشده؛ بلکه از دیر باز این سلوک عملی و

ظاهری در فرهنگ و تمدن ملت ایران ریشه داشته است. توجه به نکات ذیل این دو مسأله را روشن می کند:

1. سابقه سیاه پوشی

شواهد فراوان تاریخی و ادبی، بیانگر این حقیقت است که بسیاری از ملل و اقوام جهان، از دیر زمان، در ایام عزا سیاه

می پوشیده اند. به دلیل مجال اندک به ذکر چند نمونه از ایران، یونان باستان و اعراب اشاره می شود:

الف. ایران باستان؛ شواهد فراوانی در متون کهن ایرانی وجود دارد که سیاه پوشی را نشان ماتم و اندوه قلمداد کرده

است. شاهنامه فردوسی - که بیانگر فرهنگ و تمدن کهن ایران است - پر است از مواردی که جامه سیاه را نمود عزا و

غم تلقی کرده است.

در خصوص زمانی که رستم به دست برادرش شغاد، ناجوانمردانه کشته شد، فردوسی می سراید:

به یک سال در سیستان سوگ بود

همه جامه هاشان، سیاه و کبود

در عصر ساسانیان نیز، هنگامی که بهرام گور درگذشت ولیعهدش یزدگرد، چنین کرد:

چهل روز سوگ پدر داشت راه

بپوشید لشکر کبود و سیاه

فریدون هم که از جهان درگذشت، نواده و جانشین وی چنین کرد:

منوچهر، یک هفته با درد بود

دو چشمش پر از آب و رخ زرد بود

سپاهش همه کرده جامه سیاه

توان گشته شاه و غریوان سپاه

و این سیاه پوشی تا هم اکنون در ایران رایج است^[۱۵۸].

ب. یونان باستان؛ در اساطیر یونان باستان، آمده است: زمانی که تیتس از قتل پاتروکلوس به دست هکتور، شدیداً اندوهگین شد؛ به نشانه عزا، سیاه ترین جامه هایش را پوشید.

این امر نشانگر آن است که قدمت رسم سیاه پوشی در یونان، به عصر هومر بازمی گردد. در میان عبرانیان (یهودیان قدیم) نیز رسم آن بود که در عزای بستگان خویش، سرها را می تراشیدند و بر آن خاکستر می پاشیدند و لباس شان در این گونه مواقع، سیاه رنگ یا نزدیک به آن بود^[۱۵۹].

بستانی در دائرة المعارف خود، رنگ سیاه را برای عزا در تمدن اروپای قرن های اخیر، به عنوان مناسب ترین رنگ گزارش کرده، می نویسد: طول دوران عزاداری - بر حسب درجه نزدیکی به مرده - از یک هفته تا یک سال طول می کشد و بیوه زنان، دست کم تا یک سال عزا می گیرند و در این مدت لباس های آنان سیاه رنگ و خالی از هرگونه نقش و نگار و زیورآلات است^[۱۶۰].

ج. اعراب؛ تاریخ، شعر، لغت و سیره نشان می دهد که اعراب - از مصر و شامات گرفته تا عراق و حجاز - رنگ سیاه را رنگ عزا شناخته اند.

زمخشری (ادیب و مفسر قرن ششم) می نویسد: یکی از ادیبان گوید: راهبی سیاه پوش را دیدم و بدو گفتم: چرا سیاه پوشیده ای؟ گفت: عرب زمانی که کسی از

آنها می میرد، چه می پوشد؟ گفتم سیاه می پوشد، گفت من نیز در عزای گناهان سیاه پوشیده ام^[۱۶۱].

در کتاب های تاریخی، گزارش شده است: که عرب، در مواقع مصیبت، جامه خویش به رنگ سیاه می کرد^[۱۶۲]. در عصر پیامبر پس از پایان جنگ بدر - که هفتاد تن از مشرکان و قریش به دست مسلمین به خاک هلاکت افتادند - زنان مکه در سوگ کشتگان خویش، جامه سیاه پوشیده اند^[۱۶۳].

این شواهد تاریخی و ادبی، نشان می دهد که رنگ سیاه از دیر باز در میان بسیاری از ملل و اقوام نشان عزا و اندوه بوده است و این امر اختصاص به ایران یا دوران اسلام نداشته است؛ بلکه اعراب پیش از اسلام، ایرانیان و یونانیان باستان نیز به رسم عزا، جامه سیاه یا کبود می پوشیده اند^[۱۶۴].

2. سیاه پوشی در میان اهل بیت

گزارش های مستند بیانگر این حقیقت است که پیامبر اسلام و ائمه اطهار نیز مهر تأیید بر این سنت منطقی و رسم طبیعی گذاشته و خود در مقام عمل، در عزای عزیزان خویش سیاه پوشیده اند.

به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، امام حسن در سوگ امیرمؤمنان علی، جامه های سیاه بر تن کرد و با همین جامه به میان مردم آمد و برای آنان خطبه خواند^[۱۶۵].

بنابر حدیثی که اکثر محدثان آن را نقل کرده اند، امام باقر فرمودند: زنان

بنی هاشم در سوگ ابا عبد الله جامه سیاه بر تن کردند: «لما قتل الحسين بن علی لبس نساء بنی هاشم السواد و المسوح و كن لاتشتكين من حر و لابرد و كان علی بن الحسين يعمل لهن الطعام للمأتم^[۱۶۶]؛ زمانی که امام حسین بن علی به شهادت رسید، زنان بنی هاشم لباس های سیاه و جامه های خشن موین پوشیدند و از گرما و سرما شکایت نمی کردند. [پدرم علی بن الحسین به علت [اشتغال آنان به] مراسم عزاداری، برای شان غذا درست می کرد.»

3. فلسفه سیاه پوشی عباسیان

عباسیان، که در طول قیام، داعیه خون خواهی شهیدان اهل بیت را داشته اند و زمانی که به قدرت رسیدند، دولت خود را دولت آل محمد و ادامه خلافت علی ابن ابی طالب قلمداد کردند و نخست وزیر خویش ابوسلمه خلال را وزیر آل محمد و سردار مشهورشان ابومسلم خراسانی را امین یا امیر آل محمد نامیدند.

لباس سیاه در تداوم سیاه پوشی ماتم و اندوه فقدان عزت پیامبر و مصایبی که بر اهل بیت رفته بود، انتخاب کردند؛^[۱۶۷] نه آنکه آنان سیاه پوشی را در ایران و بلاد اسلامی، پایه گذاری کنند؛ زیرا سیاه پوشی در عزای از دست رفتگان، منش طبیعی و رایج بود؛ خصوصاً سیاه پوشی در عزای شهیدان اهل بیت.

بنی عباس به بهانه خون خواهی شهیدان مظلوم کربلا و زید و یحیی، پرچم سیاه و سیاه پوشی را به عنوان ابراز و اعلام عزای شهیدای اهل بیت برگزیدند و با این ترفند، دوستداران اهل بیت را به دور خود گردآوردند برای آن که این تبلیغ ظاهری را در اذهان مردم زنده نگه دارند؛ پس از به قدرت رسیدن، در ظاهر سیاهی پرچم و لباس را شعار همیشگی خویش ساختند^[۱۶۸].

به دلیل همین فریبندگی ظاهری بود که امام صادق و دیگر ائمه به رنگ و لباس سیاه تعریضاتی داشتند؛ یعنی، مخالفت امام در این موارد، ناظر به سیاه پوشی رسمی و خاصی بود که از سوی بنی عباس تحمیل شده و نماد بستگی و اطاعت از حکومت جائرانه آنان بوده است؛ نه سیاه پوشی بر اهل عزا و ماتم بر سوگ از دست رفتگان و خصوصاً مصایب اهل بیت^[۱۶۹].

ثواب عزاداری

وجود روایاتی که ثواب عزاداری برای امام حسین را بی حد و مرز ذکر می کند تا چه اندازه صحیح

است؟

عزاداری برای سالار شهیدان، آقا اباعبدالله الحسین از بزرگ ترین اسباب تقرب به خداوند و دارای اجر و ثواب فراوان می باشد. روایات بسیاری در این خصوص در کتاب های معتبر وارد شده که در میان آنها، احادیث دارای اعتبار کافی و قابل اعتماد نیز فراوان است.

در این مورد چند نکته اساسی را باید در نظر گرفت:

1. این گونه روایات نیز مشتمل بر صحیح و سقیم هستند.

2. مقصود از روایت هایی که آثار خاصی را برای بعضی از اعمال ذکر کرده اند، این نیست که فلان عمل «علت تامه» آن اثر است؛ بلکه مقصود اقتضای اثر است. «علت تامه» مجموع علل مؤثر بر یک چیز با رفع تمام موانع است. تأثیر چنین علتی بر معلول، حتمی و ضروری است و به هیچ وجه تخلف بردار نیست. در حالی که «مقتضی»، یکی از شرایط مؤثر بر یک پدیده است که در صورت نبود موانع، می تواند اثر کند؛ ولی اگر مانعی بر سر راه آن قرار گیرد، توان تأثیر ندارد. چنین چیزی در جهان مادیات و اسباب و مسببات طبیعی نیز هست؛ مثلاً اگر گفته می شود: «آتش سبب احتراق چوب است»، به نحو مقتضی است؛ یعنی، تا دیگر شرایط مانند وجود اکسیژن پدیدار نشود و موانع بر طرف نگردد، عمل احتراق صورت نخواهد گرفت.

بنابر این اگر کسی چوب تری را در آتش اندازد و با گذشت چند دقیقه، از احتراق خبری نباشد، نباید در آن گزاره تردید کند؛ بلکه باید جست و جو کند که آیا آن گزاره مشروط به شرایطی نیز هست یا نه؟ و آیا مانعی برای تأثیر آتش در چوب وجود دارد یا خیر؟ آن گاه خواهد دید که این گزاره - ضمن دارا بودن ارزش صدق - مشروط به شرایط متعددی است؛ از قبیل وجود اکسیژن و نبود موانعی چون رطوبت در چوب، تناسب میزان حرارت آتش با مقدار مقاومت چوب و ... لیکن اگر تمام شرایط و رفع موانع مفروض پدید آمد؛ یعنی، علت تامه محقق شد، حتماً چوب آتش خواهد گرفت و تخلف آن، به معنای کذب گزاره یاد شده است. تأثیر این اعمال نیز به نحو «جزء العلّه» و «مقتضی» است و همواره بادیگر شرایط عمل می کند.

اما اینکه آن شرایط دقیقاً چیست؟ سهم هر یک تا چه اندازه است؟ آیا تأثیر

این عمل و هر شرط دیگری، در همه موارد یکسان است؟ یا ممکن است در موردی نقش اصلی تری را ایفا کند و در جای دیگر عامل دیگر؟ مکانیسم تأثیر چگونه است؟ آیا دیگر ابزارها را در اثرگذاری تقویت می کند یا خود مستقیماً اثر می گذارد؟ اینها و ده ها سؤال دیگر، مسائلی است که ریشه عقلی و فکری بشر هنوز در حدی نیست که بتواند به طور کاملاً دقیق، به آنها پاسخ دهد و یکی از خدمات بزرگ پیامبران به بشر، آگاه سازی وی از وجود چنین عاملی است که عقل به تنهایی قادر به شناخت آن نیست.

آنچه به طور کلی می توان با ژرف کاوی فلسفی و تحقیق در نصوص دینی دریافت، این است که: دایره علیت، منحصر به علل و معلولات مادی نیست؛ بلکه علل طبیعی مقهور ماورای طبیعت هستند.

3. گستره کمی و کیفی ثواب هایی که بر گریه، عزاداری و زیارت امام حسین ذکر شده است، تعجبی ندارد؛ زیرا در مقابل آن همه ایثار، شجاعت، توکل، رضا، مردانگی، آزادگی و ... و بالاتر مصایبی که آن حضرت متحمل شدند، این همه ثواب جا دارد. توجه و دقت در داستان ذیل، این مطلب را روشن تر می سازد.

علامه بحرالعلوم به سامرا می رفت، در راه به مسأله گریه بر امام حسین که باعث آمرزش گناهان می شود - فکر می کرد. عربی بر مرکبی سوار، مقابلش رسید و سلام کرد و پرسید: جناب سید، شما را متفکر می بینم؟ اگر مسأله علمی است بفرمایید، شاید من هم چیزی بگویم.

بحرالعلوم فرمود: در این فکر بودم که چگونه می شود حق تعالی این همه ثواب به زائران و گریه کنندگان حضرت سیدالشهدا می دهد؛ مانند آن که: «هر قدمی که زائر برمی دارد، ثواب یک حج و یک عمره در نامه عملش نوشته می شود، و برای یک قطره اشک تمام گناهان صغیره و کبیره اش آمرزیده می شود؟»

آن سوار عرب فرمود: تعجب مکن! من برای شما مثل می آورم تا مشکل حل گردد. سلطانی در شکارگاه از همراهانش دورافتاده بود. در آن بیابان وارد خیمه ای شد و پیرزنی را با پرسرش در گوشه خیمه دید. آنان بزی داشتند که زندگی شان از شیر آن بز تأمین می شود و غیر از آن چیز دیگری نداشتند. آن پیرزن، بز را برای سلطان ذبح کرد و طعمی حاضر کرد. او سلطان را نمی شناخت و فقط برای اکرام مهمان، این عمل را انجام داد. سلطان شب را آنجا ماند و روز بعد در دیدار عمومی، واقعه دیشب خود را نقل نمود و گفت: من در شکارگاه از غلامان دور افتادم و در حالی که شدیدا تشنه و گرسنه شده بودم و هوا به شدت گرم بود، به خیمه آن پیرزن رفتم، او مرا نمی شناخت و در همان حال سرمایه او و پرسرش بزی بود که از شیر آن، زندگی را می گذراندند. آن را کشتند و برای من غذا آماده کردند. حال در عوض این محبت، به این پیرزن و پرسرش چه بدهم و چگونه تلافی کنم؟

یکی از وزیران گفت: صد گوسفند به او بدهید، دیگری گفت: صد گوسفند و صد اشرفی به او بدهید، دیگری گفت: فلان مزرعه را به ایشان بدهید.

سلطان گفت: هر چه بدهم کم است. اگر سلطنت و تاج و تخت را بدهم، مکافات به مثل کرده ام. چون آنها هر چه داشتند به من دادند، من هم باید هر چه دارم به آنان بدهم.

حضرت سیدالشهدا هر چه داشت از مال، اهل و عیال، پسر، برادر، فرزند و سر و پیکر، همه و همه را در راه خدا داد. حال اگر خداوند بر زائران و گریه کنندگان آن حضرت، آن همه اجر و پاداش و ثواب بدهد، نباید تعجب نمود. این را فرمود و از نظر سید بحرالعلوم غایب شد [۱۷۰].

اهمیت زیارت عاشورا

علت اهمیت زیارت عاشورا چیست؟ فواید آن چیست؟

درباره زیارت حضرت سیدالشهدا روایات فراوانی وجود دارد [۱۷۱] و در خصوص زیارت عاشورای معروف، احادیث متعددی از امام باقر و امام صادق نقل شده است [۱۷۲]. امام باقر این زیارت را به یکی از اصحابش به نام «علقمه بن محمد حضری» آموزش داده است.

از آن جا که زیارت نوعی اعلام موضع و مشخص کردن خط فکری است و آثار سازنده عجیبی دارد، آنچه به عنوان متن زیارتی خوانده می شود، از نظر محتوا و جهت دهی، از حساسیتی ویژه برخوردار است. به همین جهت ائمه با آموختن نحوه زیارت به یاران خود، به این عمل سازنده جهت و غنای بیشتری بخشیده اند؛ به گونه ای که زیارتنامه های رسیده از معصومان - مانند زیارت جامعه کبیره، عاشورا، آل یاسین و ناحیه مقدسه - گنجینه ای از تعالیم و آموزش های عالی آنان است.

زیارت عاشورا - که از تعالیم امام باقر است - به سبب آثار سازنده فردی و اجتماعی و بیان مواضع فکری و عقیدتی شیعه و نشانه گرفتن خط انحراف، اهمیت ویژه دارد. شماری از دستاوردهای این زیارت عبارت است از:

1. ایجاد پیوند معنوی با خاندان عصمت و تشدید علاقه و محبت به آنان

این محبت موجب می شود، زائر آن بزرگان را الگوی خویش سازد و در جهت همسویی فکری و عملی با آنان بکوشد؛ همچنان که در قسمتی از زیارت، از خدا می خواهد زندگی و مرگش را یکسره همانند آنان قرار دهد: «اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتی ممات محمد و آل محمد.»

از آنجا که این محبت به خاطر خداوند است - و خاندان عصمت از آن جهت که الهی و منسوب به اویند، محبوب واقع شده اند - مایه تقرب به خداوند است. در قسمتی از زیارت چنین می خوانیم: «اللهم انی اتقرب الیک بالموالاة لنبیک و ال نبیک.»

2. پیدایش روحیه ظلم ستیزی در زائر

تکرار لعن و نفرین بر ستمگران در این زیارت، موجب پیدایش روحیه ظلم ستیزی در زائر می شود. او با اعلام براءت و نفرت از ستمگران و ابراز محبت به پیروان حق و دوستان خاندان عصمت، پایه های ایمان دینی خود را مستحکم می کند. مگر ایمان چیزی جز حب و بغض در راه خدا است: «هل الايمان الا الحب و البغض»؟ مؤمن واقعی در برابر ستم بی موضع نیست. از ستمگر نفرت و انزجار آشکاری دارد و با مظلوم و جبهه حق اعلام همراهی می کند: «یا ابا عبدالله انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم.»

3. دوری جستن از خط انحراف

در این زیارت، ریشه های ظلم هدف قرار می گیرد: «فلعن الله امةً اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البيت و لعن الله امةً دفعتمکم عن مقامکم و ازالتمکم عن مراتبکم الی ربکم الله فیها». ستمی که در عاشورا تحقق یافت، در قلب تاریخ ستم ریشه دارد. این ظلم یک حلقه از حلقه های ستمی است که با انحراف مسیر اصیل خلافت آغاز شد.

4. الهام گرفتن، درس آموختن و الگو قرار دادن اسوه های هدایت

در این زیارت آمده است: «فاسئل الله الذی اکرمنی بمعرفتکم و معرفة اولیائکم و رزقنی البرائة من اعدائکم، ان یجعلنی معکم فی الدنيا و الآخرة و ان یثبت لی عندکم قدم صدق فی الدنيا و الآخرة». زائر پس از آنکه به حق معرفت پیدا کرد و ستم و ستمگر را شناخت و از آنان دوری جست، با ثبات قدم در مکتب خاندان عصمت و پیروی عملی از آنان، خود را در مسیر سعادت دنیا و آخرت قرار می دهد؛ یعنی، اسوه ها و الگوهای هدایت را - که از سوی خداوند منصوب شده اند - سرمشق خود قرار می دهد و همگامی با آنان را می طلبد.

5. ترویج روحیه شهادت طلبی و ایثار و فداکاری در راه خدا

6. احیای مکتب و راه و هدف خاندان عصمت

اهمیت و انواع گریه

گریه در فرهنگ شیعی چه جایگاهی دارد که این همه بر آن تأکید شده است؟

ابتدا باید به این نکته توجه کرد که در جهان هستی، بسیاری مطالب از اسرار است و انسان ها از آنها بی خبرند. برخی نیز تنها به ظواهر پدیده ها توجه دارند و فهم خویش را در همان نمود، محدود می کنند و هیچ گاه نمی اندیشند که در وری امر ظاهری، امری مهم تر و عظیم تر نهفته است.

گریه نیز از جمله همین امور است. بسیاری تخیل می کنند که گریه صرفا امری است حکایتگر و نشان دهنده تألم و عواطف آدمی. برخی نیز کودکانه گریه را به باد استهزا گرفته، آن را نشانه ای از ارتجاع تلقی می کنند. عده ای دیگر منتقدانه می گویند: گریه جز خمودی، چیز دیگری به ارمغان نمی آورد و حال آن که دنیای امروز، دنیای تحرک و نشاط است و انسان جدید طالب شادی است؛ نه تشنه آب چشم.

امیدواریم با توضیحی مختصر از ابعاد گوناگون این پدیده، دیدگاه تشیع در خصوص حقیقت و جایگاه گریه مشخص شود.

الف. انواع گریه

گریه انواع و اقسامی دارد که مهم ترین آن با شرحی مختصر چنین است^[۱۷۳]:

1. گریه ترس و هراس: این نوع گریه غالبا در اطفال وجود دارد و در واقع کودک با این وسیله، ترس خویش را نمایان می کند.

2. گریه جلب ترحم: خود بر دو قسم است: «طبیعی» که بسیار مؤثر و برانگیزاننده است؛ مانند گریه کودکی که پدر و مادر خویش را از دست داده است. «تصنعی»؛ که در ظاهر به دیگران می خواهد بیاوراند که ناراحت و اندوهگین است. 3. گریه غم و اندوه: این گریه انعکاسی از ظلمتی که فضای درون را فرا گرفته ابراز می کند. جنبه مثبت این نوع گریه تنها تخلیه درون است و به همین جهت

است که پس از آن، آدمی کمی احساس آرامش می کند.

4. گریه شوق و شادی: این نوع گریه ناشی از رقت قلبی است که غالبا پس از دوره ای از یأس و ناامیدی درباره موضوعی نمودار می گردد.

5. گریه تقوا و رشد روحانی: این نوع گریه مختص مردان و زنان الهی است و بیان سوز درون و ابراز عجز و پشیمانی، پریشانی، توبه و عشق به معبود است. این گریه، موجب پالایش روح و زمینه ساز قرب به خداوند است.

گریه تقوا و پرهیزگاری، همان اشکی است که اگر از سوز دل، بر گونه ها جاری گردد؛ توجه حضرت حق را به بنده خود جلب کرده، بستر رحم و فضل او را فراهم می سازد.

تا نگرید ابر، کی خندد چمن

تا نگرید طفل، کی جوشد لبن

طفل یک روزه همی داند طریق

که بگریم تا رسد دایه شفیق

تو نمی دانی که دایه دایگان

کم دهد بی گریه شیر او را رایگان

گفت: فلیبکوا کثیرا گوش دار

تا بریزد شیر فضل کردگار^[۱۷۴]

برای این گریه عواملی شمارش کرده اند:

5-۱. ندامت از گناهان؛ گاهی اشک مردان الهی، به دلیل پشیمانی از گناهی است که مرتکب شده اند. این اشک باعث می شود که آدمی از عمل زشت خود پشیمان گشته، عزم خود را بر ترک افعال ناپسند تقویت کند، چنان که امام علی می فرماید: «خوشا کسی که به فرمانبرداری پروردگار روی آورد و بر گناه خود بگرید.»^[۱۷۵]

ورنمی تانی به کعبه لطف پر

عرضه کن بیچارگی بر چاره گر

زاری و گریه قوی سرمایه ای است

رحمت کلی قوی تر دایه ای است

دایه و مادر بهانه جو بود

تا که کی آن طفل او گریان شود

طفل حاجات شما را آفرید

تا بنالید و شود شیرش پدید

گفت: ادعو الله بی زاری مباش

تا بجوشد شیرهای مهرهاش^[۱۷۶]

5-۲. احساس ابهام در بازگشت نهایی به سوی خدا؛ مشتاقان کوی الهی همیشه خود را در خطر می بینند و نگران از آن که آینده چه خواهد شد؟ و آنان چگونه به منزل مقصود بار خواهند یافت و با چه کیفیتی در محضر پروردگار حاضر خواهند شد؟! آیا تا رسیدن به معبود ازلی، از خدعه های نفس و مکر شیطان در امان اند؟ این نگرانی و احساس ابهام در رجعت به سوی خداوند، موجب گریه آنان می شود.

فرازهایی از مناجات امام سجاد حکایتگر این عامل است: «و مالی لا ابکی ولا ادری الی مایکون مصیری و اری نفسی تخادعنی و ایامی تختالنی و قد خفقت عند رأسی اجنحة الموت فما لا ابکی، ابکی لخروج نفسي، ابکی لظلمة قبری ابکی لضیق لحدی.»^[۱۷۷]...

5-۳. شوق و محبت؛ دوستداران حقیقی پروردگار، از آنجا که تنها محبوب را او می دانند، گاهی از شوق و نشاط لقای او می گریند و زمانی از هجران او در شکوه اند. چنین گریه ای هم از فراق یار است و هم از شوق دیدار او.

ز دو دیده خون فشانم زغمت شب جدایی

چه کنم که هست اینها گل خیر آشنایی^[۱۷۸]

5-۴. خشیت؛ ترسی مبتنی بر بینش و فهم است و هنگامی که مردان و زنان الهی، عظمت خداوند را درک می کنند - البته به قدر فهمشان - خوف از حضرتش

پیدا کرده، این ترس موجب گریستن آنان می شود. امام صادق می فرماید: «هر چشمی در روز قیامت گریان است، مگر چشمی که از محارم خدا اجتناب کند و چشمی که شب را در طاعت خدا بیدار باشد و چشمی که در دل شب از خشیت خدا گریه کند»^[۱۷۹].

۵-۵. فقدان دوستان حقیقی؛ از آنجا که از دیدگاه آیات قرآن و روایات، محبوبان الهی در شمار دوستان حقیقی به شمار می آیند و محبت به آنها، محبت به خدا است^[۱۸۰]؛ در صورت فقدان ظاهری چنین محبوبانی، مردان الهی گریان اند و گریه آنها در واقع به دلیل هجرانی است که در مراتب پایین تر از محبوب ازلی و انسان های کامل، برای آنان پیش آمده است. این محبت از محبت ها جداست
حبّ محبوب خدا حبّ خداست

گریه ائمه بر یکدیگر، گریه رسول اکرم بر از دست دادن حمزه و همسر خود و ... همه ریشه در چنین گریه ای دارد^[۱۸۱].
۶-۵. نداشتن فضایل و اوصاف راستین؛ گاهی اشک مردان الهی بر نبود اوصافی است که باید در وجودشان تجلی می یافت و این گریه در هنگام اندیشه در داشته های انسان های برتر و راه طی کرده ها و فقدان آن در گریه کننده؛ شدت می گیرد و موجب آن می شود که آدمی در نیل به آن اوصاف کوشش کند.

به کنج میکده گریان و سرفکنده شدم

چرا که شرم همی آیدم زحاصل خویش^[۱۸۲]

فرازی از دعای امام سجاد نیز حکایتگر این عامل است: «واعنی بالبقاء علی نفسی فقد افنیت بالتسویف والآمال عمری»^[۱۸۳].

ب. گریه ارزشی

هر چند در خصوص انواع گریه های دیگر، منعی وارد نشده است؛ ولی آنچه که در آموزه های قرآنی و روایی بر آن تأکید شده است؛ همان گریه تقوا و رشد روحانی است. گریه ای که در این سوی پرده، «سوز دل» و در آن سوی پرده «آرامش، لذت، ابتهاج و کرامت» است^[۱۸۴]. این سو، «غم و پریشانی دل» است و آن طرف، «ابتهاج، شراب طهور و لذت شهود»^[۱۸۵].

شاد از غم شو که غم دام لقاست

اندر این ره سوی پستی ارتقااست

غم یکی گنجست و رنج تو چوکان

لیک کی درگیرد این در کودکان^[۱۸۶]

این طرف گریه روحانی، گریه کردن است و در همان حال آن سوی قضیه، به حضرت معبود نزدیک شدن^[۱۸۷].

حافظا شاید اگر در طلب گوهر وصل

دیده دریا کنم از اشک و در او غوطه خورم

از دیدگاه قرآن و روایات این گریه، دارای خصایص ذیل است:

یکم. منشأ آن فهم و شعور است؛ گریه رشد روحانی - باتمام عواملش - از فهم و شعور سرچشمه می گیرد و از روی تقلید و گمان جاری نمی شود.

گریه پرجهل و پرتقلید و ظن

نیست همچون گریه آن مؤتمن

تو قیاس گریه بر گریه مساز

هست زین گریه بدان راه دراز^[۱۸۸]

قرآن می فرماید: «ای رسول ما! به امت بگو: شما به این کتاب ایمان بیاورید یا نیاورید (مرا یکسان است) به درستی که به آنان که پیش از این به مقام علم و دانش رسیدند، هرگاه این آیات برایشان تلاوت شود همه با کمال خضوع و فروتنی سر طاعت بر حکم آن فرود آورند و گویند: پروردگار ما! پاک و منزّه است. البته وعده خدای ما محقق واقع خواهد شد و آنها با چشم گریان همه سر به خاک عبودیت نهاده و پیوسته بر خوف و ترسشان از خدا می افزاید^[۱۸۹]».

از این آیات به روشنی استفاده می شود که: هر کس از علم بالا، فهم بالا و معرفت بالا بهره مند باشد؛ با شنیدن آیات قرآن به حقایق پی می برد و در این حال در محضر ربوبی، صورت بر خاک می نهد و با سوز دل اشک می ریزد به امید آن که به اشک چشم او نظری شود و عنایتی به سراغ وی آید. بنابراین آن که نمی فهمد، نه سوزی در دل دارد و نه اشکی در چشم.

آب در جوزان نمی گیرد قرار

زانک آن جو نیست تشنه و آب خوار^[۱۹۰]

مثلاً شخصی که نمی فهمد حقیقت گناه چیست و گناه چه تأثیر سویی در روح آدمی می گذارد؛ به راحتی معصیت می کند و همین معاصی موجب قساوت قلب او شده و قلب قسی، هیچ گاه سوز دل ندارد تا اشکی داشته باشد. از این رو در روایات وارد شده که: خشکی چشم به دلیل قساوت قلب است^[۱۹۱] و قساوت قلب تنها به واسطه کثرت گناهان ایجاد می شود^[۱۹۲] و مع الاسف این بدبختی نیز ریشه در جهل و عدم معرفت دارد.

تا نداند خویش را مجرم عنید

آب از چشمش کجا داند دوید^[۱۹۳]

دوم. گریه سرمایه جهاد اکبر است؛ در جنگ با دشمن درونی، اسلحه انسان آه و گریه است؛ چنان که حضرت علی در دعای شریف کمیل فرموده است: «و سلاحه البكاء». خداوند این اسلحه کارآمد را به همه داده است؛ ولی افسوس که قدر و منزلت آن را نمی شناسیم.

سوم. گریه از انعام و تفضلات الهی است؛ خداوند متعال می فرماید: «آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند برایشان نعمت ارزانی داشت: از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح بر کشتی سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و

اسرائیل و از کسانی که آنان را هدایت نمودیم و برگزیدیم و هرگاه آیات خدای رحمان برایشان خوانده می شد، سجده کنان و گریان به خاک می افتادند.^[۱۹۴]»

خداوند در این آیه، سوز دل و گریه را از خصوصیات بارز پیامبران - که تعلیم دهندگان عارفان واقعی اند - می شمارد. سوز دل، اشک روان، آه سحر

این همه از نظر لطف شما می بینم^[۱۹۵]

چهارم. گریه از علایم الهی بودن عبد است؛ خداوند متعال می فرماید: «و چون آیاتی که به رسول فرستاده شد بشنوند، از دیدگان آنان اشک جاری می شود؛ زیرا حقانیت آنچه بر رسول نازل شده شناخته، گویند: بارالها! ما به رسول تو محمد و کتابت قرآن ایمان آوردیم، ما را در زمره گواهان صدیق او بنویس.^[۱۹۶]»

پنجم. باطنش خنده و شادی است؛ گریه ارزشی از جمله اسرار الهی است که در این سوی پرده، سوز و آتش است؛ ولی در آن سوی پرده، شادی، ابتهاج، لذت و لقا است.^[۱۹۷]

آتشی را شکل آبی داده اند

واندر آتش چشمه ای بگشاده اند^[۱۹۸]

این طرف غم و پریشانی دل و اشک دیده ها است و آن طرف شادی دل.

غبار غم برود، حال به شود حافظ

تو آب دیده ازین رهگذر دریغ مدار

ج. گریه ارزشی در روایات

منزلت گریه ارزشی - که همان گریه رشد و تقوای روحانی است - از پاره ای روایات، از جمله احادیث ذیل روشن می شود:

1. امام صادق می فرماید: «نزدیک ترین حالت بنده نسبت به پروردگار عزوجل، حالتی است که او در سجده با گریه است.^[۱۹۹]»

2. امام باقر می فرماید: «هیچ قطره ای نیست که نزد خدای عزوجل محبوب تر باشد از قطره اشک در ظلمت شب که از خوف خدا باشد و غیر از جانب او منظوری نباشد.^[۲۰۰]»

3. «واعوذ بک من قلب لایخضع و من عین لاتدمع؛ پناه می برم به تو از قلبی که خاشع و چشمی که اشک بار نباشد.^[۲۰۱]»

4. «واعنی بالبقاء علی نفسی؛ و مرا به گریه به حال خود یاری کن.^[۲۰۲]»

5. امام صادق می فرماید: «اگر اشک چشمی نداشتی برای گریستن، حالت تباهی و حزن و اندوه داشته باش.^[۲۰۳]»

چو نالان آیدت آب روان پیش

مدد بخشش ز آب دیده خویش